



# طالبان مذہب

خواجہ بشیر احمد انصاری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# مذهب طالبان

بشیر احمد انصاری

● مذهب طالبان

● بشیر احمد انصاری

● صفحہ آرابی، طرح جلد: وحید عباسی

● چاپ اول:

● ناشر:

## فهرست

|         |                                |
|---------|--------------------------------|
| ۹.....  | مقدمه                          |
| ۱۳..... | پیشگفتار                       |
| ۱۷..... | گروهی متقی تر از پیامبر «ص»    |
| ۲۱..... | ذهنیت قبیلوی                   |
| ۲۷..... | جنگ با زمامداران مسلمان        |
| ۳۳..... | تججر فقهی                      |
| ۴۱..... | مذهبی نظامی گرا                |
| ۴۷..... | مذهبی انتقامجو                 |
| ۵۱..... | بینوایانی عقده مند             |
| ۵۹..... | گهواره مشترک خوارج قدیم و جدید |
| ۶۷..... | امر به معروف و نهی از منکر     |
| ۷۱..... | از آن «قاریان» تا این «طالبان» |
| ۷۵..... | نتیجه                          |
| ۸۳..... | منابع اصلی این رساله           |



## اهداء

به جوانان مؤمنی که در راه اصالت  
فرهنگی، عدالت اجتماعی، وحدت ملی و  
ارزشهای تمدنی قدم بر می‌دارند.





---

## مقدمه

---

حرکتهای سیاسی و کشمکشهای اجتماعی دارای ابعاد بس پیچیده و گوناگون اند که برای شناخت درست ریشه‌ها و درک واقعی انگیزه‌های آن باید به تحلیل واقعیت‌های جامعه پرداخت. تفاوت افکار و نبرد اندیشه‌ها انعکاس غیر مستقیم تضادهای اجتماعی با ابعاد سیاسی، فرهنگی و اقتصادی آن می‌باشد ولو که مردم و حتی بازیگران آن، حقیقت چنین کشمکش‌ها و انگیزه‌های عمیق آن را درک نکنند. به عبارت دیگر، کسانی که پرچم حرکتی را به شانه حمل می‌نمایند در حقیقت حامل اشکال، تضادها و پدیده‌های متعدد اجتماعی‌اند.

هرگاه به تاریخ اسلامی مراجعه نماییم در خواهیم یافت که کشمکش‌های سیاسی نقش مهمی در زمینه پیدایش مذاهب دینی بازی نموده و بخش بزرگ مذاهب اسلامی ریشه در تضادهای سیاسی جامعه اسلامی داشته‌اند. اختلاف‌هایی که در میان مسلمانان صدر اسلام رخ داد، در

بنیاد خویش، اختلاف سیاسی بود، سپس شکل اعتقادی به خود گرفت و آهسته آهسته مذاهب فقهی در بستر آن شکل گرفتند.

مسئله رهبری جامعه اسلامی و شروط زعامت، نخستین موضوعی بود که مسلمانان بر سر آن اختلاف نمودند که جنگ جمل، جنگ صفین و جنگ با خوارج، نخستین مظهر همین اختلاف و برجسته‌ترین بازتاب خونین این کشمکش به شمار می‌روند. پرسشی که در آن وقت مطرح می‌شد این بود که رهبر جامعه آیا باید از خانواده پیامبر «ص» باشد، یا آنکه قریشی باشد و یا هم آنکه تنها مسلمان؟ در زمینه پاسخ به این پرسش، شیعه‌ها، تنها نسل پیامبر اسلام را شایسته این رهبری دانستند، مذاهب اهل سنت، قریشی بودن را شرط خواندند و خوارج مسلمان بودن و یا بهتر بگوئیم خارجی بودن را. انگیزه اصلی خوارج از برداشتن شرط قریشی بودن در زمینه انتخاب خلیفه، قبل از آنکه بر بنیاد اصول دینی استوار می‌بود، در خصومت عمیق آن گروه با قریشیان ریشه داشت.

آنچه امروز مسلمانان را رنج می‌دهد، ادامه همان اختلافات است که به اشکال گوناگونی چهره می‌نمایانند. شگفت‌انگیز اینکه ما شاهد افکار و جریانهایی هستیم که پس از مرور سیزده و یا چهارده قرن از زیر ریشه‌های پوسیده‌اندیشه‌های کهن در حال جوانه زدن‌اند. به عنوان نمونه امروز شخصیتها و گروه‌هایی در مصر، ایران، اردن و جا‌های دیگر دنیا پرچم اعتزال برافراشته و در صدد احیای مذهبی‌اند که از قرن‌ها بدین سو جزء تاریخ شده است. به همین صورت ما شاهد تولد دوباره خوارج در جغرافیای جهان اسلام می‌باشیم. گرچه بسیار مشکل خواهد بود تا مدعی تکرار گذشته با همه تفصیلات آن در حال بود ولی آنچه می‌توان ادعا نمود این است که حال، گذشته را مطابق به اوضاع و

شرایط خودش به خدمت می‌طلبد.

آری! کشمکشهایی که در آتش آن می‌سوزیم، در پهلوی عوامل منطقی و بین‌المللی ریشه در اندیشه‌های کهن دارند، اندیشه‌هایی که اوضاع فرهنگی، شرایط اجتماعی، عوامل تاریخی و انگیزه‌های اقتصادی نقش مهمی در تکوین آن داشته‌اند که رساله مختصر کنونی اشاره به همین عوامل و انگیزه‌ها در جامعه افغانستان دارد. رساله کنونی «مذهب طالبان» کوششی است در جهت شناخت، کاوشی است در زمینه ریشه‌یابی و تلاشی است در مسیر برجسته ساختن راه و روشی که گروه طالبان در پیش گرفته‌اند.

هدف ما از مذهب در این رساله مکتب فقهی نه بلکه اعتقاد و شیوه برخورد با قضایای بزرگ جامعه است. مذهب در زبان عربی مصدری میمی است که به معنی مسیر و مکان رفتن آمده و به روشی اطلاق می‌گردد که گروهی فقهی و یا عقیدتی خود را بدان ملتزم دانند، چه خود بدان اعتراف نمایند و یا نه.

در اینجا بر خود واجب می‌دانم تا در برابر دوستان ارجمندی که نویسنده را در بارور ساختن این رساله همکاری نموده‌اند اظهار سپاس نموده و از استادان و دوستان گرانقدری چون «اش»، «س»، «غ»، «ن»، «ش»، «ح»، «م»، «ت»، «ن»، «ل»، «م»، «ر» و «م، ن» در اینجا یاد نمایم.



---

## پیشگفتار

---

نزدیک به دو دهه پیش حوزه جنوب غربی افغانستان شاهد پیدایش گروهی بود که خود را طالبان یعنی دانش آموزان امور دینی نامیده و از آن زمان تا امروز منطقه و جهان را سخت به خود مشغول نگه داشته‌اند. با آنکه طالبان از همان آغاز پیدایش‌شان هویت و مشروعیت خویش را برخاسته از مذهب دانستند، ولی نه سنی‌ها و نه هم شیعیان افغانستان در درازای تاریخ یک‌هزار و چهار صد ساله اسلام در سرزمین‌شان نه چنین رفتار و برداشتی از مذهب را تجربه نموده‌اند و نه هم چنین چیزی را در حافظه تاریخی خویش دارند. پرسشهایی که در این زمینه مطرح می‌شوند آنست که طالبان کیانند، چه ماهیتی دارند، کدام اوضاعی در تکوین‌شان نقش بازی نموده، تحت چگونه شرایطی بوجود آمده، کدام فعل و انفعالی ظهورشان را تسریع بخشیده و باز آیا ظهور گروهی با چنین ویژگی‌ها امری طبیعی بوده است، و پرسش اخیر اینکه طالبان به

کدام مکتب اعتقادی رابطه دارند؟

از بدو تأسیس طالبان تا امروز سخنان زیادی در رابطه به مذهب اعتقادی این گروه گفته شده، گاهی آنها به مذهب حنفی<sup>۱</sup> و زمانی به نهضت دیوبند<sup>۲</sup> نسبت داده شده‌اند. با آنکه گروهی از رهبران این حرکت در مدارس حنفی دیوبندی درس خوانده‌اند؛ ولی آیا مشرب سیاسی برخاسته از اعتقاد دینی گروه طالبان با اصولپایه‌های اعتقادی اهل سنت به صورت عموم، احناف به صورت خصوص، و موسسه دیوبند به صورت اخص همخوانی دارد؟ اگر همخوانی ندارد، پس این گروه را با کدام مکتب اعتقادی در تاریخ مسلمانان می‌توان مقایسه نمود؟ نگاشته حاضر پاسخ‌یست به پرسشهای بالا و کاوشیست مختصر در زمینه ریشه‌یابی باورهای اعتقادی این حرکت نظامی - دینی.

سنجش و ارزیابی طالبان در میزان مذهب حنفی و مؤسسه دیوبند کار چندان مشکلی نیست زیرا هم اصولپایه‌های فقه حنفی در یک‌هزار و دو صدسالی که از عمر این مذهب می‌گذرد با همه جزئیاتش تدوین گردیده، و هم اصول فکری و هویت بنیانگذاران دارالعلوم دیوبند در تاریخ یک و نیم قرن آن هویدا بوده، و هم جنبش طالبان در تاریخ هفده ساله‌شان چه در تیوری و چه در تطبیق، چه در اریکه قدرت و چه در پایگاه مخالفان حکومت، خود را به جهان معرفی نموده‌اند.

در مسیر یک‌هزار و چهار صد سالی که از عمر اسلام می‌گذرد؛ مذاهب گوناگونی در دامان این دین زاده شدند و رشد نمودند که می‌توان از اهل سنت، شیعه، معتزله، اشاعره، ماتریدیه، اهل رأی، اهل روایت، مذاهب چهار گانه اهل سنت، ظاهری‌ها، زیدی‌ها، اسماعیلی‌ها،

۱- د افغانستان اسلامی امارت. رسمی جریده. شماره ۷۹۹، دوشنبه، ۱۵ جمادی الثانی، سال ۱۴۲۲ هجری قمری. و قوانین ملا عمر، نشر بنگاه امروز، به کوشش محمد رضا حاج بابایی، تهران، ایران، ۱۳۸۱، ص-۹

۲- احمد رشید، طالبان، ترجمه عبدالودود ظفری، کالیفرنیا، امریکا، Folger Graphics، صفحه ۱۲۹-۱۳۰

مذهب طبری و دیگر مذاهب اسلامی نام برد، ولی طالبان با هیچیک از این گروه‌ها رابطه ندارند. تاریخ معاصر مسلمانان نیز شاهد پیدایش گروه‌های سیاسی مختلفی بوده که می‌توان از نهضت‌های اخوان المسلمین، حزب تحریر، حرکت سلفی‌ها، جماعت اسلامی، جماعت تبلیغ، جنبش آیت‌الله خمینی، نهضت نوری و حزب اربکان و امثال آن نام برد اما طالبان با هیچیک از این جنبش‌ها نیز پیوندی ندارند. پرسشی که باز مطرح می‌شود این است که طالبان کیستند و چیستند، و ریشه‌های این اندیشه در کجا نهفته است؟

به باور این نویسنده، ریشه‌های اعتقادی طالبان تنها به یک گروه مذهبی در تاریخ مسلمانان منتهی می‌شود که نشانه‌های ظهورشان در عصر خود پیامبر اسلام «ص»<sup>۱</sup> به چشم می‌خورد؛ گروهی که سپس به نام «خوارج» شهرت حاصل نمود. اگر نیک نگریسته شود طالبان چیزی جز کاپی طبق‌الاصل خوارج نیستند، چه طالبان خود را مربوط به این شجره اعتقادی بدانند و یا ندانند و چه خود آن را احساس نمایند و یا احساس ننمایند، زیرا مشخصات روانی، بستر اجتماعی، شیوه تفکر، اخلاق سیاسی، و حتی شکل و شمایل ظاهری طالبان و خوارج شباهت‌های شگفت‌انگیزی با هم دارند که در این نبشته سعی خواهیم نمود تا به مقایسه آنها پردازیم.

۱- ابوالفرج عبدالرحمن بن الجوزی و گروهی از دانشمندان را عقیده بر آنست که خوارج در زمان پیامبر اسلام (ص) بوجود آمده و نخستین فرد خارجی در تاریخ اسلام ذوالخویصره تمیمی است. ابوالفرج عبدالرحمن بن الجوزی، تلبیس إبلیس، دار ابن خلدون، اسکندریه، مصر، بدون تاریخ، ص ۸۸.





---

## گروهی متقی‌تر از پیامبر «ص»

---

همان طوری که گفتیم، پژوهشگران، نخستین جرقه‌های اندیشه خوارج را به حادثه‌ای پیوند می‌دهند که در عصر پیامبر اسلام بوقوع پیوست. در حدیثی که امام بخاری از ابوسعید الخدری روایت نموده و کتابهای دیگر حدیث و تاریخ نیز آن را نقل نموده‌اند، آمده است که روزی پیامبر اسلام «ص» مقداری طلا را که علی بن ابی طالب «رض» از زمین فرستاده بود در میان چهار تن از رهبران قبایل چادر نشین بیابانهای نجد و حجاز هر یک زید الخلیل، اقرع بن حابس، عبینه بن حصن و علقمه بن علاثه تقسیم نمود. پیامبر اسلام خوب دریافته بود که نزدیکترین راه به قلب آن گروه از کانال جیبهای شان گذشته و مسلمان شدن بزرگان آن قبایل راه را برای نشر اسلام در میان فرزندان قبیله‌های شان خواهد گشود. هنگام توزیع آن پول، مرد دیگری از بادیه نشینان قبیله تمیم بنام حرقوص بن زهیر «ذو الخویصره» که ریشی

انبوه، پاچه‌هایی بلند، پیشانی برآمده، موهایی تراشیده و چشمانی فرو رفته داشت و آن صحنه را مشاهده می‌نمود، پیامبر را مخاطب قرار داده و گفت: از خدا بترس! پیامبر پاسخ داد: آیا من خدا ترس‌ترین انسان روی زمین نیستم؟ و یا بنا بر روایت دیگری او به پیامبر گفت: محمد! عدالت کن! پیامبر اسلام «ص» در پاسخش فرمود: اگر من عادل نباشم پس چه کسی عادل خواهد بود؟! حرقوص این را گفت و راه خویش را در پیش گرفت و پیامبر «ص» در حالی که به حرقوص بن زهیر اشاره می‌نمود رو به کسانی که در آنجا حضور داشتند نموده و فرمود: از پشت این مرد افرادی پیدا خواهند شد که قرآن خوانند ولی قرآن از گلوهای شان پایین نخواهد رفت، آنها از دین چنان می‌گذرند که تیر از شکار.<sup>۱</sup>

سالها سپری شد، پیامبر اسلام «ص» وفات نمود، جنگ میان حضرت علی «رض» و معاویه آغاز گردید و جنگ صفین به وقوع پیوست، جنگی که شاهد ظهور رسمی و پر قدرت خوارج در عرصه تاریخ و میدان سیاست و دین بود. در صفین بود که حرقوص بن زهیر در صف تأثیرگذارترین علمبرداران خوارج ایستاد، موقفی که مصداق عملی پیشبینی پیامبر بزرگ اسلام «ص» گردید. حرقوص بالاخره در جنگی که در سال سی و هفت هجری میان سپاه علی و خوارج در نهروان به وقوع پیوست، به دست سپاهیان علی «رض» کشته شد.<sup>۲</sup>

همان طوری که نخستین خارجی حرقوص ذوالخویصره خودش را عدالت پیشه‌تر و پرهیزگار تر از پیامبر این دین تصور می‌نمود، خوارج

۱- محمد بن اسماعیل البخاری. صحیح البخاری، جزء ۸، کتاب الادب. باب ما جاء فی قول الرجل ویلک. صفحه ۳۸. مرکز خدمة السنة والسيرة النبوية بالمدينة المنورة. دار طوق النجاة، بیروت. ۱۴۲۲ هجری قمری. و صحیح البخاری، جزء ۴، کتاب المناقب. صفحه ۲۷۱.

۲- عبدالقاهر بغدادی، الفرق بین الفرق، المكتبة العصرية، بیروت، ۱۹۹۵، ص ۸۰-۸۱

در مسیر تاریخ‌شان سعی نموده‌اند تا نسخه دیگری از دین را که به گمان خود شان اصیل‌تر و الهی‌تر است به جهان معرفی نمایند. در میان خوارج، گروه‌هایی چون میمونیه و عجارده طوری که کرایسی، کعبی، اشعری و شهرستانی<sup>۱</sup> نوشته‌اند می‌گفتند که سوره یوسف جزء قرآن نیست زیرا شأن قرآن بالاتر از آن است تا از عشق و عاشقی سخن گوید. آنها همچنان بر خلاف تمامی مذاهب اسلامی معتقد بودند که دست دزد باید از شانه بریده شود. اگر قرآن محمد «ص» طعام اهل کتاب را حلال می‌داند خوارج اندلس طعام آنها را حرام پنداشته، ماهی را ذبح نموده و گروه ازارقه خوارج را اعتقاد بر این بود که زنان هنگام سپری نمودن عادت ماهانه خویش هم باید نماز بخوانند و هم باید روزه بگیرند.<sup>۲</sup>

اگر به عملکرد طالبان نگاهی بیفکنیم خواهیم دید که آنها نیز کوشیده‌اند تا خود را متقی‌تر از پیامبر اسلام «ص» جلوه داده و به زعم خود شان شریعت او را تکمیل نمایند. اگر حرق‌وص در صدر اسلام پیامبر اسلام «ص» را غیر عادل تصور نمود همین روحیه در لاشعور طالبان جا داشته در عملکردشان به وضوح مشاهده می‌شود، ولو که خود نمی‌خواهند به آن اعتراف نمایند. اگر گذاشتن ریش در شریعت محمد (ص) سنت است طالبان آمدند تا این سنت را تا مرتبه فرض بالا برده و سپس (مرتکبان) گناه ریش تراشی را در زندان افکنده و در حضور مردم شلاق زنند؛ کاری که در تاریخ یک‌هزار و چهار صد ساله اسلام هیچ‌گامی سابقه نداشته است. اگر زن در تمامی فعالیت‌های پیامبر این دین در هجرت به مدینه و حبشه، جنگ و صلح، مسجد و مدرسه

۱- محمد بن عبدالکریم شهرستانی، الملل والنحل، دارالکتب العلمیه، بیروت، لبنان، ۱۹۹۲، جلد-۱، ص ۱۲۴ و ص ۱۲۶

۲- ابن حزم الظاهری، کتاب الفضل فی الملل والأهواء والنحل، مطبعة التمدن، ۱۳۲۱، جزء -۴، صفحه ۱۸۹

و سفر و حضر حضور داشت تا جایی که در مسجد نبوی بر خطیب نماز جمعه نهیب می‌زد، در شریعت طالبان تمامی عرصه‌ها از وجودش پاک گردید. اگر خوارج قرن نخست اسلام، دست دزد را از شانه قطع می‌نمودند، خوارج معاصر ما در زمینه تطبیق قانون جزا سخاوت فراوانی نشان داده و حتی بر خلاف تمامی معیارهای شریعت اسلامی دست گرسنگان را بریدند. اگر پیامبر «ص» و همسرش از بازی حبشی‌ها و آن‌هم در صحن مسجد دیدن می‌نمود،<sup>۱</sup> خوارج افغانستان آمدند تا حتی بازی با کاغذپران «باد بادك» را حرام اعلام نمایند.<sup>۲</sup>

خلاصه سخن اینکه طالبان قوانینی را به نام شریعت به اجرا در آوردند که نه در عصر پیامبر اسلام (ص)، نه در زمان خلفای چهارگانه او، نه در امتداد تاریخ یکهزار و چهار صد ساله این دین و نه هم در هیچ‌جای جهان کنونی اسلام کسی از آن آگاهی داشته و یا بدان عمل نموده است.

۱- صحیح البخاری، باب فی العیدین والتجمل فیہ. مجلد-۱، جزء-۲، صفحه-۱۶. مرکز خدمة السنة والسيرة النبوية بالمدينة المنورة. دار طوق النجاة، بیروت. ۱۴۲۲ هجری قمری.

۲- در بند هفتم، ماده چهارم، فصل دوم قانون امر به معروف طالبان که ملاعمر خود آن را امضا نموده است چنین می‌خوانیم: «فروشنده سامان کاغذ بران از ساختن و فروختن کاغذ بران منع و دکان آن الی سه روز مسدود و در صورت تکرار الی ده روز حبس شود. موظفین امر بالمعروف و النهی عن المنکر برای مردم اضرار کاغذ بران مانند مصرف بیجا، مرگ، محرومیت از تعلیم و تربیه، دیدن به منازل اشخاص و غیره را بیان نمایند.»

## ذهنیت قبیلوی

امام ابو زهره و جمع کثیری از محققان را عقیده بر آنست که ذهنیت، ساختار، خصومتها، تعصبا، کینه‌ها و رقابت‌های قبیلوی در شبه جزیره عربستان نقش مهمی در پیدایش خوارج داشته است.<sup>۱</sup> در عربستان پیش از اسلام دو کتله بزرگ قبیلوی می‌زیستند که یکی اتحاد قبایل مُضَر بود و دیگرش تجمع قبایل ربیعه. زمانی که پیامبر اسلام ظهور نمود و قضا بر این رفته بود تا پیامبر این دین از میان فرزندان مضر برخیزد، شاخه‌های قبایل ربیعه و ین پرچم مخالفت در برابر حکومت مدینه و پیامبر اسلام «ص» بر داشته و در اطراف مدعیان نبوت از میان خود شان گرد آمدند. قبایل بیابانگرد عربستان در آن زمان به هیچ صورت حاضر نبودند اسلام را بپذیرند تا آنکه مکه فتح گردید و پیروزی مطلق پیامبر تحقق یافت. همین بود که در سال نهم هجری سران قبایل ربیعه

۱- امام محمد ابو زهره، تاریخ المذاهب الاسلامیة، دار الفکر العربی، قاهره، مصر، بدون تاریخ، ص ۵۹-۶۰

و تیم به مدینه سرازیر شدند تا جایی که آن سال را «عام الوفود» یعنی سال هیئت‌ها خوانند. مسلمان شدن قبایل چادر نشین عرب در حقیقت امر به مفهوم تسلیم شدن ایشان بود طوری که قرآن خود می‌فرماید: «عربهای بادیه نشین گفتند: ما ایمان آورده‌ایم، بگو: شما ایمان نیاورده‌اید بلکه تسلیم شده‌اید»<sup>۱</sup>، از همین لحاظ، زمانی که پیامبر «ص» رحلت نمود نخستین کاری که همین قبایل انجام دادند بلند نمودن پرچم بغاوت، ندادن زکات و عدم تسلیمی در برابر دولت مدینه بود که این واکنش خونین در چهار چوب جنگهایی که به نام جنگهای مرتدین شهرت یافت عملی گردید. پس از آنکه این مرتدان «از دین برگشتگان» از سوی خلیفه اول مسلمانان کوبیده شدند، آنها راه دیگری را در پیش گرفته و کوشیدند تا در جستجوی پرچم و چهارچوب دیگری برای عقده‌گشایی‌های قبیله‌ای خویش بیفتند که بالاخره گمشده خویش را در وجود خوارج یافتند و خوارج در فرجام کار پرچمی گردید که فرزندان قبایل ربیعیه، تیم و مین در سایه آن انسجام یافتند.

یکی از رهبران جنبش خوارج اشعث بن قیس نام داشت که قبیله کنده را رهبری می‌نمود. اشعث در سال دهم هجری مسلمان شد ولی همینکه پیامبر اسلام «ص» وفات نمود دوباره از دین برگشت، و باز زمانی که در برابر ارتش خلافت ابوبکر صدیق شکست سهمگینی خورد بار دیگر مسلمان شد و در فرجام با ظهور خوارج در صفین در جمع رهبران آنها جا گرفت، مسلمانی دو آتشه شد و شعارهای تندی سر دادن گرفت. اشعث ابن قیس از نوادگان پادشاهان مملکت کنده بود، مملکتی که مرزهایش تا عراق و حجاز و نجد می‌رسید و در آن زمانی

۱- قرآن کریم، سوره الحجرات، آیت ۱۴

که اسلام ظهور نمود از سقوط آن تقریباً یک قرن گذشته بود.<sup>۱</sup> اشعث بن قیس و قبائل یمنی که قدرت خویش را به نفع ایرانیان - کسانی که در یمن به نام (ابناء) شناخته شده و نخستین کسانی بودند که به اسلام گرویدند - از دست داده بودند، سعی می‌ورزیدند تا از هر راهی که می‌شود شوکت از دست رفته خویش را احیا نمایند. این رهبر خوارج چنان غرق هویت قبیلوی بود که ابن اسحاق می‌نویسد: زمانی که اشعث در رأس هیئت‌کنده وارد مجلس پیامبر «ص» گردید، گفت: ای فرستاده خدا هم ما فرزندان قبیله (آکل المرار) هستیم و هم تو فرزند قبیله (آکل المرار) هستی، پیامبر تبسمی نمود و سپس اهل مجلس را مخاطب قرار داده گفت: عباس فرزند عبدالمطلب و ربیعہ فرزند حارث را به این نسب پیوند می‌دهند و آن هر دو چون تجارت پیشه بودند هر گاهی که از سوی برخی عربها پرسیده می‌شدند که مربوط به کدام قبیله‌اند، پاسخ می‌دادند که گویا فرزندان قبیله (آکل المرار) هستند و آنها بدین شیوه روابط «تجارتی» خویش را تحکیم می‌بخشیدند. سپس پیامبر پاسخ داد: نه، ما فرزندان (نضر بن کنانه) هستیم، ما نسب را از مادر نمی‌گیریم و نسب پدری خویش را انکار نمی‌کنیم.<sup>۲</sup> مؤرخان بر این باوراند که در میان رهبران خوارج صدر اول اسلام نه مردی قریشی به چشم می‌خورد و نه هم شخصیتی از فرزندان انصار مدینه چون اوس و خزرج.

گفتیم که خوارج نخستین از بستر قبایل ربیعہ و تمیم برخاستند که

۱- محمد عابد الجابری، العقل السياسي العربي، مرکز دراسات الوحدة العربية، چاپ اول، بیروت، لبنان، ۱۹۹۰، ص

۲۱۴

۲- ابن جریر طبری، تاریخ الرسل والملوک، تحقیق محمد أبو الفضل ابراهیم، دارالمعارف، مصر، قاهره، چاپ دوم، جلد-۳، صفحه-۱۳۹.

ابن هشام، السیرة النبویة، تحقیق مصطفی السقا، مکتبة مصطفی البابی الحلبي، ۱۹۵۵، ج-۲، ص ۵۸۵.

رهبران آنها افرادی چون مسعر بن فدکی، زید بن حصین، عبدالله بن کواء، عبدالله بن وهب راسبی و نافع بن ازرق بودند. تهور، خشم، تعصب، خشونت، افتخار، عدم تحمل، معیشت از راه خونریزی، غارت و اسارت از عناصر اصلی روحیه بدوی بود که خوارج بر آن آب و رنگ درشت دینی نیز افزودند. معیشت قبایل ربیعه و تمیم بر مبنای کوچ نشینی استوار بود و این بیابان زدگان سبکسر در برابر هر قیدی که آزادی و لجام گسیختگی شان را مهار می نمود مقاومت نشان می دادند.

تعصب قبیلوی خوارج از همان آغاز تأسیس شان هویدا بود. پس از جنگ صفین زمانی که حضرت علی «رض» خواست تا عبدالله بن عباس را به عنوان سخنگوی جبهه خویش برگزیند تا با عمرو بن عاص نماینده معاویه مذاکره نماید، خوارج علم اعتراض بر افراشتند و اعتراض شان این بود که هم عبدالله بن عباس و هم عمرو بن العاص مربوط به قبایل مضراند، اعتراضی که علی «رض» را مجبور نمود تا ابوموسی اشعری را که خود یمنی بود به جای عبدالله بن عباس بفرستد. زمانی که خلیفه چهارم بر تفاوت میان ابو موسی و عبدالله بن عباس اشاره نمود، اشعث بن قیس اعلام نمود که اگر دو حکم «داور» به ضرر ما حکم کنند در حالی که یکی از آن دو یمنی باشد برای ما بهتر است از اینکه آنها به نفع ما حکم کنند در حالی که هر دوی شان از قبيله مضر باشند.<sup>۱</sup>

این تعصب قومی همراه با تاریخ خشونتبار خوارج ادامه یافت و در دوره عباسیان که هنوز میدانهای جنگ خوارج گرم بود، زمانی که یکی از اعضای خانواده عباسی به جبهه خوارج پیوست، شاعر خوارج شبیل الضبعی بیتی بدان مناسبت سرود که بوی تند تعصب قبیلوی تا

۱- احمد ابن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، مطبعة بریل، لیدن، ۱۸۸۳ میلادی، هالند، جلد دوم، ص ۲۲۰



هنوز از آن به مشام می‌رسد. او گفت:

ألم تر أن الله اظهر دينه... وصلت قريش خلف بكر بن وائل<sup>۱</sup>  
به این مفهوم، آیا ندیدی که خداوند دینش را پیروز نمود و بالآخره  
قريش به قبیله بكر بن وائل اقتدا نمود؟! از نظر این شاعر که خود  
را سخنگوی قبیله بكر می‌دانست، امامت قبیله بكر بن وائل به معنی  
پیروزی دین خدا بود.

امام ابو زهره از ابن ابی الحدید نقل می‌نماید، یکی از دختران عرب  
که خود عضو گروه خوارج بود زمانی که با یک غیر عربی ازدواج نمود  
با اعتراض خوارج مواجه شد که می‌گفتند: فضحتنا! یعنی: آن دختر ما  
را بی آبرو ساخت.<sup>۲</sup>

خوارج در تاریخ سه قرنه خویش جزء کشمکشهای قبیلوی اقوام  
خاورمیانه از سیستان گرفته تا اندلس بوده‌اند. تاریخ شهادت می‌دهد  
که در سیستان دو قبیله چون گژدم با هم درگیر شدند و برای دو سال  
تمام خون همدیگر را ریختند که خوارج نقش مهمی در آن جنگ داشتند.  
نویسنده کتاب «دول الخوارج والعلویین فی بلاد المغرب والأندلس» می  
نگارد که در قرن‌های دوم و سوم هجری کشمکشهایی میان اقوام و  
قبایل مختلف شمال افریقا صورت گرفت که یکبار میان عربها و بربر  
ها، بار دیگر میان عربهای قدیم و تازه وارد، بار سوم میان عربهای  
قیسی و کلبی، بار چهارم میان عربهای عدنانی و قحطانی و بار پنجم  
میان عربهای مُضری و یمنی به وقوع پیوست و جالب اینکه خوارج آن  
حوزه با آنکه شعارشان در ظاهر «لا حکم إلا لله» بود ولی در تمامی  
این درگیری‌های قبیلوی نقش مهمی ایفا نمودند.

۱- ابن عساکر، تاریخ دمشق، حرف سین، سلیمان بن عبدالملک،

۲- ابو زهره، ص ۶۰

در مقام مقایسه میان قبیله گرایبی خوارج و طالبان سخن بسیار می توان گفت و در اینجا به این اکتفا می نمایم که طالبان هیچگاهی نتوانسته‌اند وحدت ملی جامعه صد پارچه افغانستان را تأمین نمایند. تمامی رهبران طالبان از آغاز تا امروز مربوط به یک قبیله و سمت بوده، آنها پایتخت کشور را در زمان قدرت خویش عملاً از شهر کابل به شهری که خود را منسوب بدان می دانند انتقال دادند، زبان رسمی و معاملات کشور را زبانی قرار دادند که خود بدان حرف می زدند و خلاصه اینکه بوی تعصب قبیله‌ی و نژادی در هر حرکت شان محسوس بود. نگاهی گذرا به هویت ۲۹ تن از رهبران طالبان که احمد رشید درج کتاب خویش نموده می‌رساند که در میان ۲۹ تن اعضای کدر رهبری آنان تنها ۲ نفر مربوط به قبیله آنها نبوده‌اند و از جمع هیئت رهبری ۲۹ نفری آن گروه ۱۵ تن شان از يك ولايت بوده‌اند.<sup>۱</sup> همانطوری که در حکایت اشعث بن قیس دیدیم، با آنکه او پس از وفات پیامبر اسلام مرتد گردید ولی باز هم خود را در چهار چوب جنبش خوارج مسلمانی دو آتشفه معرفی نمود، به همین شکل خوارج افغانستان نیز گروهی از اعضای حزب خلق را در صفوف خویش جا دادند که شواهد فراوانی در این رابطه وجود دارد، افرادی که یکسبه مسلمانانی دو آتشفه شدند.

انحصار پستهای دولتی در دست فرزندان یک قبیله و تحمیل سنتها، قوانین، لباس و روحیه یک گروه بر تمامی ملت و کشور و آن هم زیر نام اسلام و پرچم شریعت تنها در دین خوارج پذیرفتنی است.

۱- احمد رشید، طالبان، ترجمه عبدالودود ظفری، کالیفرنیا، امریکا، Folger Graphics، صفحه ۳۱-۳۴

---

## جنگ با زمامداران مسلمان

---

خصوصیت دیگری که صف خوارج را هم از صف شیعه و هم از صف اهل سنت و جماعت جدا می‌سازد مسئله استخدام سلاح در برابر حکومتها است. مذاهب اهل سنت و شیعه معتقداند که اطاعت از رهبر جامعه اسلامی تا زمانی که از اسلام رو نگردانیده و مردم را از ادای نماز منع نکرده است واجب، و سرکشی مسلحانه در برابر او حرام می‌باشد. اهل سنت این حکم را بر مبنای احادیث و متون فراوانی استوار داشته‌اند که در معتبرترین مراجع حدیث همچون صحیح بخاری و مسلم روایت شده‌اند. امام نووی شارح مسلم می‌گوید که تمامی علمای اهل سنت معتقد به عدم شورش در برابر زمامداران مسلمان بوده‌اند. او می‌نویسد: «وَأَمَّا الْخُرُوجُ عَلَيْهِمْ وَقِتَالُهُمْ فَحَرَامٌ بِاجْمَاعِ الْمُسْلِمِينَ وَإِنْ كَانُوا فَسَقَةً ظَالِمِينَ». اما عصیان در برابر «زمامداران» و جنگ با آنان به اجماع و اتفاق تمامی مسلمانان حرام بوده ولو که آنها فسق و ظلم

پیشه نمایند». در اینجا می‌بینیم که امام نووی مسئله حرمت شورش را تا مرحله اجماع بالا می‌برد، در حالی که تاریخ مسلمانان شاهد عصیانهای خونینی علیه زمامداران مسلمان بوده است. اینکه چرا نووی این شورشها را نادیده انگاشته، می‌تواند دو علت داشته باشد: علت اولی کم اهمیت جلوه دادن گرایشهای عصیانگر، و علت دوم اینکه شورش در برابر امیران مسلمان در آغاز امر، مسئله‌ای بود اختلافی ولی با گذشت زمان و در نظر داشت نتایج منفی بغاوت، دانشمندان مسلمان در امر حرمت آن اجماع نمودند. قاضی عیاض نظریه دوم را تأیید نموده می‌گوید که در آغاز امر گروهی چون حسن و ابن زبیر در برابر اموی‌ها تلمذ نمودند ولی سپس دانشمندان مسلمان در زمینه حرمت استخدام سلاح در برابر زمامداران مسلمان اجماع نمودند.<sup>۱</sup>

دانشمندان حنفی بحث امامت و رهبری را در کتابهای عقیده مطرح ساخته و معتبرترین کتاب عقیده در مذهب احناف که طالبان خود را بدان منسوب می‌دانند عقیده طحاوی (۸۵۲-۹۳۳ م) است. طحاوی در این باره می‌گوید: «ولا نرى الخروج على أئمتنا و ولاية أمرنا و إن جاروا و لا ندعوا عليهم و لا ننزع یدنا من طاعتهم»<sup>۲</sup>. یعنی: «ما سرکشی در برابر زمامداران خویش را ولو که ستم پیشه نمایند جایز نمی‌دانیم. ما در حق آنها دعای بد نمی‌کنیم و نه از اطاعت آنها سرپیچی می‌نمائیم». امام ابوالحسن اشعری (۸۷۴-۹۳۶) که وی را امام اهل سنت و جماعت نامند می‌گوید: «ویرون الدعاء لأئمة المسلمین بالصلاح و أن لا یخرجوا علیهم بالسیف»<sup>۳</sup> یعنی «اهل سنت برای رهبران دولت اسلامی دعای خیر نموده و به رخ شان شمشیر نمی‌کشند». امام بزدوی

۱- النووی، محی الدین بن شرف. شرح صحیح مسلم. دمشق: دارالخیر، ۱۹۹۸. جزء ۱۲، صفحه ۵۴۰-۵۴۱.

۲- متن العقیده الطحاویة، أبو جعفر الطحاوی الحنفی، دار ابن حزم، بیروت، لبنان، ۱۹۹۵، ص ۲۴

۳- ابوالحسن اشعری، مقالات الاسلامیین، مکتبة النهضة المصرية ۱۹۵۰، القاهرة، ص ۳۲۳

از نظریه پردازان فقه حنفی گوید: «اذا فسق الامام يجب الدعاء له بالنبوة، و لا يجوز الخروج عليه لأن في الخروج إثارة الفتن و الفساد في العالم». <sup>۱</sup> به این معنی که «اگر امیر فسق پیشه نمود باید برایش دعا نمود تا توبه نماید و جایز نیست در برابرش سلاح کشید زیرا عصیان و سرکشی در برابر او زمینه را برای فتنه و فساد آماده خواهد نمود». بزدوی در جای دیگری گوید: «الامام اذا جار أو فسق لا ينزل عند أصحاب أبي حنيفة، وهو المذهب المروي». <sup>۲</sup> به این مفهوم که اگر امیر ستم نمود و یا راه فسق در پیش گرفت به باور اتباع ابوحنیفه عزل نمی شود و مذهب حنفی در این زمینه بر همین رأی متکی می باشد.

خطر شورش و عصیان مسلحانه در برابر زمامداران مسلمان ذهن و اندیشه پیامبر اسلام را از همان بامداد نبوت به خود مشغول نگه داشته بود. پیامبر در حالی که هنوز در مکه بود و دوران مظلومیت خود را می پیمود و هجرت نکرده بود و دولتی تشکیل نداده بود ولی باز هم از یاران خویش در بیعت عقبه پیمان گرفت که در تنگی و فراخی و غم و شادی اطاعت نموده و برسر فرمانروایی با اهلش به ستیزه برنخیزند تا آنکه کفری آشکار به چشم بینند که دلیلی الهی آن را تأیید نماید. <sup>۳</sup> امام ابن حجر هنگام شرح این حدیث می نویسد تا زمانی که عملکرد این زمامداران قابل تأویل باشد بغاوت در برابر شان جایز نیست.

جنبشهای معاصر اسلامی از اخوان المسلمین گرفته تا جماعت تبلیغ و سلفیها و حزب تحریر و جماعت اسلامی و حزب رفاه و حزب

۱ البزدوی، اصول الدین، تحقیق الدكتور هانس بیترلنس، المكتبة الازهرية للتراث، القاهرة، مصر، ۲۰۰۳، ص ۱۹۸  
 ۲ الامام البزدوی، اصول الدین ۱۹۶، طبع قاهره.

۳- امام بخاری در کتاب الفتن خویشی این حدیث را چنین روایت نموده است: «عَنْ جُنَادَةَ بْنِ أَبِي أُمَيَّةٍ قَالَ دَخَلْنَا عَلَى عِبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ وَهُوَ مَرِيضٌ قُلْنَا أَصْلَحَكَ اللَّهُ حَدَّثَ بِحَدِيثٍ يَنْفَعُكَ اللَّهُ بِهِ سَمِعْتَهُ مِنَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ دَعَانَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَبَايَعَنَا فَقَالَ فِيمَا أَخَذَ عَلَيْنَا أَنْ بَايَعَنَا عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ فِي مَنْشَطِنَا وَمَكْرَهِنَا وَعُسْرِنَا وَيُسْرِنَا وَأَثَرَةَ عَلَيْنَا وَأَنْ لَا تَنَارَعَ الْأُمْرَ أَهْلَهُ إِلَّا أَنْ تَرَوْا كُفْرًا بَوَاحًا عِنْدَكُمْ مِنْ اللَّهِ فِيهِ بُرْهَانٌ». و صحیح مسلم بشرح النووی، جزء ۱۲، صفحه ۵۴۱.

نهضت و جنبش اسلامی مالیزیا واندونیزیا و سودان و مراکش و سایر کشورهای جهان اسلام جنگ در برابر دولتهای اسلامی را ولو که به نام مسلمان باشند، حرام می‌دانند. جمعیه‌العلمای دیوبندی پاکستان هم نمی‌تواند در این راستا استثنا باشد، ورنه آنها باید در برابر دولتها و زمامداران فاسد و همیشه خمار خود شان فتوای جنگ صادر می‌کردند، که هیچگاهی نکرده‌اند.

در اینجا يك نکته را نباید فراموش نمود و آن اینکه پیامبر اسلام مقاومت صلح آمیز و یا سخن از حق و عدالت در برابر زمامداران ستم پیشه را بهترین جهادها خوانده است.<sup>۱</sup> همان طوری که فقهای بزرگ و مجتهدان نامدار تاریخ مسلمین گفته‌اند، جنگ مسلحانه نه تنها که رفع فساد نه خواهد نمود بلکه منجر به فتنه ای بزرگتر خواهد شد که سلاح برداشتن در برابر حکومت محمد داود خان نمونه زنده همین تجربه در کشور ما می‌باشد. در مصر گروه‌های اسلامی سی سال پیش رئیس جمهور آن کشور را ترور نمودند ولی آن ترور زمینه را برای آمدن زمامداری ستم پیشه تر و نظامی فاسد تر آماده نمود، تا آنکه جنبش بهار عربی جوشیدن گرفت و بغاوت مسلحانه جای خود را به «جهاد سخن» داد و ثابت ساخت که جهاد سخن و تیغ زبان و زبان قلم بران تر از هر سلاح دیگری در برابر زمامداران خودکامه و لجام گسیخته است. جهاد سخن، جامعه را در برابر ستم بسیج نموده و افکار را آماده می‌سازد زیرا تا زمانی که افکار عمومی آماده نشوند و عصبانی منظم و مدنی طرح نگردد آوردن تحولی مثبت کاری ساده نخواهد بود. تاریخ اسلامی شاهد است به هر اندازه ای که جنگ در برابر زمامداران مسلمان شدت گرفته به همان اندازه جامعه از اسلام دور شده است.

۱- سنن ابی داود حدیث شماره (۴۳۴۴)، سنن الترمذی حدیث شماره (۲۱۷۴)، و سنن ابن ماجه حدیث شماره (۴۰۱۱)

خوارج در دشمنی با زمامداران چنان پیش رفتند که شاخه عوفیه گروه بی‌هسیه خوارج و برخی گروه‌های دیگر آنها نه تنها زمامداران ستم پیشه مسلمان بلکه رعیت مظلوم دولت شان را نیز تکفیر می نمودند.<sup>۱</sup> اینکه کدام زمامداری ستم پیشه است و کدام یکی ستم پیشه نیست می تواند تابع معیارهای لغزنده ای باشد که افراد و گروه‌های مختلفی می توانند از زوایای مختلفی بدان نگریسته و اقامه حجت نمایند. طرح چنین حکم خطرناکی از یکسو و فقدان نظریات مفصل و منسجم سیاسی از سوی دیگر و افزودن عاطفه، تهور و احساسات آتشین بر آن از دیگر طرف کافی است تا هر جامعه ای را در گردونه دور و تسلسل جنگ، انتقام و بی‌ثباتی همیشگی قرار دهد، کاری که خوارج قدیم و جدید انجام داده‌اند.

هنگامی که طالبان در جنوب غرب افغانستان ظاهر شدند حکومتی در کابل وجود داشت که در اثر سقوط رژیم کمونستی نجیب الله تشکیل شده بود و در رأس آن یکی از رهبران احزاب مجاهدین قرار داشت. طالبان به حجت اینکه دولت مذکور از نظر دینی خلالهایی داشته و نتوانسته است اسلام و یا برداشتی را که آنها از اسلام داشتند پیاده نماید، در برابرش سلاح برداشتند. پرسشی که مطرح می شود اینست که بغاوت در برابر زمامدارانی که خود را مسلمان و دولت خویش را اسلامی می نامند چه قدر با اصول اهل سنت و فقه حنفی و دیدگاه‌های دیوبند تطابق و همخوانی دارد؟ در آن زمان که هم کشورهای همسایه و هم قدرتهای بیرونی هر روز برنامه ای می‌چیدند و هر کشور گروهی را تقویت می نمود، طالبان ظهور نمودند تا در مناسبت‌هایی مشابه به صحنه های هالیوود و کارنامه‌های «رابن هود» در برابر گروه‌های مسلح

۱- أبو الحسن الأشعری، مقالات الاسلامیین، تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید، المكتبة العصرية، بیروت، لبنان، ۱۹۹۰، ج ۱، صفحه ۱۹۲

بایستند، حرکتی که از سوی دولت آن زمان و رهبری آن تأیید گردید، ولی سپس معلوم شد که هدف اساسی این گروه بر چیدن بساط همان حکومتی بود که طالبان را در فعالیتهای شان تأیید نموده بود، بغاوتی که یافتن فتوا برای آن کاری ساده نیست. با آنکه طالبان توانستند حکومت وقت را از پایتخت برانند ولی سیل خون متوقف نگردید و ماجرا جویی‌های ائتلاف فرزندان فکری خوارج قدیم و جدید در یازدهم سپتمبر سال ۲۰۰۱ میلادی دروازه‌های شکسته کشور ویرانه و بینوای افغانستان را بروی نیروهای ده‌ها کشور خارجی و سازمانهای گوناگونی قدرتهای بزرگ باز نمود.

توجه به دیدگاه‌های جنبش سیاسی - دینی طالبان در رابطه به قدرت، مهمترین روش در زمینه تبار شناسی این گروه خواهد بود زیرا نخستین مسئله ای که اساس مذاهب اعتقادی و فقهی در تاریخ مسلمانان گردید و شیعه و سنی و خوارج و امثال آن را به وجود آورد همین مسئله قدرت و زعامت سیاسی جامعه و تعامل با آن بود.

من در اینجا روی درستی و نادرستی نظریه حرمت شورش در برابر زمامداران حرف نمی‌زنم، آنچه می‌خواهم بگویم این است که فقه حنفی و امامان بزرگ آن چنین شورشی را جایز نمی‌دانند. اینکه طالبان از یکسو خود را حنفی می‌پندارند و از سوی دیگر بر اصل مهم فقه سیاسی احناف در زمینه قدرت سیاسی و تعامل با حکومتها و زمامداران آنها را به زیر پا می‌گذارند با هم جور نمی‌آیند. در مسئله یورش بر زمامداران مسلمان، در میان دیدگاه خوارج عربی قرن اول هجری و خوارج افغانی قرن چهاردهم هجری هیچگونه تفاوتی نمی‌توان یافت.



---

## تحجر فقهی

---

برداشت خوارج و طالبان از دین، برداشتی سطحی است که نه با عقل همنوایی دارد نه با نقل، نه با رأی و نه هم با روایت. تلقی خوارج قدیم و جدید از اسلام چنان عقبمانده است که هر انسان سالم و طبیعی را به تعجب و امیدوار می‌دارد. اگر در شریعت محمد بن عبدالله «ص» حلال اصل است و حرام استثناء، در شریعت خوارج حرام اصل می‌باشد و حلال استثناء.

گروه خوارج در نخستین لحظات ظهور شان شعار «لا حکم الا لله» یعنی: داوری تنها از آن خداست، را سر دادند که هدف آنها از داوری خدا چیزی جز داوری خود شان نبود، همین طور در جامعه ما نیز آنها شعار شریعت را بلند نمودند که شریعت شان بیشتر از آنکه به شریعت اسلام رابطه داشته باشد، از سنتهای قبیله رنگ گرفته و جنبه ای سیاسی داشته است. خوارج قدیم هر گاهی که میل جنگ می‌نمودند

شعار «لا حکم الا لله» را بلند می نمودند، این جنگ با هر کسی که می بود و تحت هر شرایطی که اعلام می گردید مشروعیت خویش را از همین شعار می گرفت. خوارج در سایه همین شعار با عثمان و علی و معاویه و خلفای اموی و خلفای عباسی و زمامداران محلی گوناگون و حتی خودشان جنگیدند بدون آنکه برداشتی واضح و روشن از این شعار داشته باشند.

خوارج در شکل قدیم و قالب جدید خویش فروع دین را اصول دین قرار دادند و اصول دین را فروع آن. اگر دعوت در شریعت محمد و کتاب او «بالحکمه والموعظه الحسنه» یعنی حکمت و وعظی نیکو است، دعوت و امر به معروف و نهی از منکر در شریعت خوارج قدیم و جدید با ابزار شمشیر و تفنگ و شلاق و کییل صورت می گیرد. دعوت در شریعت محمد بن عبدالله «بالتی هی احسن» و یا با نیکوترین طریقه است، و در شریعت خوارج و طالبان «بالتی هی اُخشن» یعنی به خشن ترین شیوه. هدف خدا از آفرینش اقوام و گروه‌ها در شریعت قرآن شناخت و «لتعارفوا» است و در شریعت طالبان معرکه آرای و «لتعارکوا» می باشد. دعوت پیامبر رحمت بود و تحمل آزار مردم و دعوت طالبان سیه است و سوار شدن مردم. هم خوارج و هم طالبان بر ظاهر اسلام و فروع آن چسبیدند و مغز آن را لگدمال نمودند. کار آنها همیشه کلی گویی و فرار از تفصیل بوده و هیچ وقت قادر نبوده‌اند تا مهم را از مهمتر و اصل را از فرع و قاعده را از استثناء و اولویات را از امور ثانوی جدا سازند.

خوارج قدیم و خوارج جدید هم از ناحیه نظریه و هم از لحاظ تطبیق دچار تعارضهای مضحکی شده‌اند. ابن جریر طبری در کتاب «تاریخ الرسل والملوک» خویش حکایتی را نقل نموده است که انگیزه

مهم جنگ نهروان<sup>۱</sup> و رویارویی علی با خوارج گردید. او می نویسد: خوارج در کنار نهر مردی را دیدند که مرکبی را می راند و زنی بر آن مرکب سوار است. آنها راه او را گرفته و تهدیدش نمودند و سپس از او پرسیدند که تو کیستی؟ گفت: عبدالله فرزند خباب صحابی پیامبر خدا (ص). خوارج به عبدالله بن خباب که سخت ترسیده بود گفتند: آیا از ما ترسیده ای؟ گفت: بلی، گفتند: مترس. سپس از او خواستند تا حدیثی برای شان روایت کند که پدرش از پیامبر خدا شنیده است، شاید به درد شان بخورد. گفت: پدرم از پیامبر اسلام روایت می نمود که گفت: فتنه ای به وقوع خواهد پیوست که دل مردم به سان بدن شان خواهد مرد، آنها شب مسلمان می باشند و روز کافر می شوند، و روز مسلمان می باشند و شب کافر می شوند، گفتند: ما تو را در باره همین حدیث می پرسیدیم. سپس از او پرسیدند که در باره ابو بکر و عمر چه می گویی، عبدالله بن خباب نیکی های آنها را بر شمرد، از او پرسیدند که در باره دوره اول و آخر خلافت عثمان چه می گویی: او گفت که عثمان هم در آغاز و هم در انجام برحق بود، بعد از آن پرسیدند که در باره علی پیش از تحکیم و بعد از تحکیم چه می گویی؟ گفت: علی نسبت به شما هم احکام خدا را بیشتر می داند و هم دلسوزتر و دانا تر به دین خدا می باشد. آنها در پاسخش گفتند تو هوا و هوس خودت را پیروی می کنی و از شخصیتها بر مبنای نامهای شان طرفداری می نمایی نه بر اساس عملکردهای شان. سپس گفتند: قسم به خدا تو را طوری خواهیم کشت که هیچکسی را آن طور نه کشته ایم. پس از آن او را محکم گرفته و شانهایش را بستند و زمانی که او را همراه با همسرش - که مراحل اخیر بارداری خویش را سپری می نمود - به

۱- فرهنگ دهخدا نهروان را شهرکی قدیمی در چهار فرسخی بغداد می داند.

سوی کشتارگاه می‌بردند، خرمایی از نخلی افتید، یکی از آن خوارج آن خرما را بر دهن گذاشت، دیگرش گفت: خرما را بدون آنکه حلال باشد و بهای آن را پرداخته باشی بر دهن می‌گذاری؟! آن مرد خرما را از دهن بیرون کرد سپس شمشیر خویش را برداشت و روان شد که دید یکی از خوکان اهل ذمه از آنجا می‌گذرد، آن مرد خارجی خوک مذکور را با شمشیر کوبید، برایش گفتند: این فساد در زمین است، سپس مالک خوک را خواسته و بهای آن را برایش پرداختند. عبدالله ابن خباب چون این صحنه‌ها را دید گفت اگر شما در آنچه پیش چشم من انجام دادید صادق باشید من ترسی نخواهم داشت؛ چون من مسلمان هستم؛ و در دین بدعتی ایجاد نکرده‌ام؛ و از سوی دیگر شما برایم امان داده اید. خوارج او را آوردند و خوابانند و سپس ذبحش نمودند و خونسش در آب نهر جاری شد. بعد از آن نزد همسرش رفتند، آن زن برای‌شان گفت: من یک زن هستم، آیا از خدا نمی‌ترسید؟! آنها شکم آن زن را دریدند و سه زن دیگر از گروه طئی نیز به شمولام سنان صیداوی را که خود از جمله صحابیات پیامبر اسلام<sup>۱</sup> به حساب می‌آمد کشتند. زمانی که این خبر به علی «رض» رسید برای درک حقیقت مسئله حارث فرزند مره عبدی را فرستاد تا اخبار آنجا را برایش بفرستد. زمانی که حارث به نهر نزدیک شد تا حقیقت را جویا شود، او را نیز کشتند... سپس علی «رض» از آنها خواست تا قاتلان را برایش تسلیم کنند، آنها در پاسخ علی گفتند، ما همه قاتلان آنها بوده، هم خون آنها و هم خون شما را مباح می‌دانیم.<sup>۲</sup>

با خواندن این حکایت، سخن دوستی به نام «دوست محمد» به یادم

۱- نویسنده الامامة والسياسة «أم سنان صيداوی» را در جمع صحابیات ذکر نموده است.  
 ۲- ابن جریر طبری، تاریخ الرسل والملوک، تحقیق محمد أبو الفضل ابراهیم، دارالمعارف، مصر، قاهرة، جاب دوم، جلد- ۵، صفحه ۱۸۱-۱۸۲ و ابن اثیر و دیگران

آمد که در کابل زندگی می‌نمود و در دوران طالبان مجبور شده بود تا بخاطر سد رمق به شمالی برود و در بدل مزد روزانه هفتاد هزار افغانی در آن زمان درخت سیب، شفتالو و تاک اراه نماید. او می‌گوید، روزی در کوهدامن در حالی که مصروف اراه کردن درختهای سیب بودم برایم احساس گرسنگی دست داد و با خود گفتم چه می‌شود تا سیبی را از شاخه یکی از درختهای قطع شده برکنم و علاج گرسنگی نمایم. همینکه سیب را کنده بر دهان گذاشتم دیدم که کیبل طالبی مسلح که ما را استخدام نموده بود بر سرم فرود آمد و سپس برایم گوشزد نمود تا هرگز به میوه حرام دست دراز نه نمایم.

در رابطه به مشرب فقهی و اعتقادی طالبان گروه بزرگی از محققان را باور بر این بوده که طالبان به خط فکری دیوبند ارتباط داشته‌اند. در اینجا باید گفت که ما با سه نوع دیوبند مواجه هستیم. دیوبند هند که موقفش همیشه معتدل و با موازین اعتقادی احناف همخوانی داشته و رهبران آن پیوسته کوشیده‌اند تا از همان خطی که پیشکسوتان دیوبند رسم نموده‌اند انحراف نکنند. علمای این مؤسسه چنان معتدل‌اند که حتی در آستانه جدایی پاکستان مخالف شدید تجزیه هند به دو کشور بودند. رهبران دیوبند هند اگر از یکسو مخالف سیاستهای غرب در جهان اسلام بوده‌اند ولی از سوی دیگر تروریسم را عملکردی غیر اسلامی می‌دانند.<sup>۱</sup> دارالعلوم دیوبند در هند نشریه ای دارد به نام «الداعی» که در یکی از سرمقاله‌های خویش چنان پیش رفته که سکیولریزم را نیاز مبرم هندوستان و ضامن و حدت ملی و استقرار سیاسی آن کشور دانسته است.<sup>۲</sup>

۱- تایمز آف انڈیا، ۲۵ فیبروری ۲۰۰۸

۲- سرمقاله مجله الداعی، نشریه دارالعلوم دیوبند، هند، اپریل ۲۰۰۹

اما دیوبند در پاکستان حکایت متفاوتی دارد. دیوبندی‌های پاکستان چندین شاخه دارند که معروفترین شان را ملا فضل الرحمن رهبری می‌نماید، رهبری که می‌شود او را بارزگانی ملا و ملایی بازرگان دانست. این گروه به مانند هر حزب سیاسی دیگر هدفی جز رسیدن به قدرت ندارد و از این لحاظ عنصر اصلی دموکراسی پاکستانی به حساب می‌آید؛ کاری که در بازار سیاست روز قابل قبول است ولی در موازین دین هیچگاهی قابل پذیرش نخواهد بود. حزب سیاسی جمعیت العلمای پاکستان که حکم دلال سیاسی را در رابطه به طالبان بازی می‌نماید در همان روزگاری که رهبری زنی سوسیالیست «بی نظیر بوتو» را در کشور خود شان پذیرفته بود، رهبران آن حزب دینی، حکومت مجاهدین را کافر خطاب می‌نمودند. دوستی حکایت می‌نماید که در سالهای سیطره طالبان روزی با یکی از ملاهای جمعیت العلمای پاکستان که در جلال آباد زندگی می‌نمود و به گفته خود شان برای «جهاد» با «کفار سمت شمال» آمده بود، گفتگویی داشتم. او می‌گوید: روزی در حالی که گرد و خاک سرک‌های جلال آباد از یکسو، و گرمی آن شهر از سوی دیگر ما را فشار می‌داد، به دوستم گفتم: ایکاش ما هم چون شما صاحب برق و سرک پخته می‌بودیم. ملای پاکستانی با شنیدن این سخن سخت خشمگین شد و بر سرم نهیب زد که «توبه وکه، خدای دی خوار کی، خدای تعالی تاسو ته شررت (شریعت) ورکری ده».

اما شاخه افغانی دیوبند اگر در شیوه تعلیم و نحوه معیشت با دیوبند هند و پاکستان شباهت دارد ولی در عمل کاملاً متفاوت می‌باشد. طالبان افغانستان که خود را به دیوبند منسوب می‌دانند خون ده‌ها هزار انسان مسلمان را ریخته و زمینه را برای تهاجم سنگین غرب مهیا نمودند. این گروه شاید در فروع فقه چون نماز و وضو و استنجاء و تیمم

با دیوبندی‌ها همنظر باشند ولی در مسایل بزرگ اعتقادی چون جنگ با حکومت‌های جهان اسلام و ریختن خون انسان و حرام قرار دادن مباح و مباح قرار دادن حرام به هیچ یکی از مذاهب اسلامی رایج در جهان امروز شباهت ندارند.<sup>۱</sup>

اندیشه و عملکرد سیاسی طالبان بیشتر از آنکه بر خاسته از دیوبند هند باشد و یا شباهتی با دیوبندی‌های پاکستان داشته باشد، به خوارج قرون اولیه مسلمانان شبیه تر است.

هم خوارج و هم طالبان در دو خصوصیت دیگر نیز شباهت دارند که یکی کمی سن و دیگری عدم برخورداری از دانش کافی می‌باشد. در حدیثی که امام بخاری روایت نموده پیامبر اسلام از خوارج به «احداث الاسنان» یا کسانی که دارای عمر کمی‌اند، و «سفهاء الاحلام»<sup>۲</sup> یا گروهی کودن و بی عقل تعبیر نموده است، خصوصیتی که نسبت به خوارج نخستین در مورد طالبان بیشتر صدق می‌نماید. مؤرخان می‌نویسند که در لشکر خوارج هیچ فقیه و دانشمندی از جمع یاران پیامبر اسلام وجود نداشت، همین‌گونه در میان طالبان نیز هیچ دانشمندی را نمی‌یابیم که سرش به تنه اش بیرزد. گذاشتن ریشی دراز، بستن دستاری بزرگ، داشتن پاچه‌هایی بلند، چشمانی سرمه شده، گذشتاندن چند شب و روزی در مدرسه و خواندن چند کتاب محدود نمی‌تواند دلیلی بر عالم بودن شخصی و یا گروهی باشد.

۱- طالبان در فقره ۷، ماده ۴، فصل ۲ مقررہ تنظیم اجراءات وزارت امر بالمعروف والنہی عن المنکر خویش بازی با کاغذ پران را تحریم نمودند. به نقل از د افغانستان اسلامی امارت رسمی جریده. شماره ۷۹۹، صفحه ۵، دوشنبه، ۱۵ جمادی الثانی، سال ۱۴۲۲ هجری قمری. ولی آنها در مقابل آن کشت خشخاش را در یک دوره مباح اعلام داشتند و دلیل شان این بود که خشخاش گیاه است و آنها دلیلی در جهت تحریم کشت گیاه در فقه نمی‌یابند.

۲- حدیث شماره ۶۹۳۰ صحیح البخاری و ۱۷۷۱ صحیح مسلم.





## مذهبی نظامی گرا

خوارج بزرگترین و طولانی ترین جنبش عصیان نظامی در تاریخ مسلمانان بوده که از جمع ۳۵ بغاوت مسلحانه عصر اموی ۲۳ حالت آن مربوط به خوارج می شود و آنها برای سه قرن تمام نقش خار بغل را برای تمدن اسلامی ایفا نموده اند. خوارج در جمع تمامی آیت های قرآن که بیشتر از ۶۲۰۰ می باشد تنها به کمتر از یک فیصد آن که آیت های جنگ اند توجه دارند و آن هم در غیر محل آن، درک و تطبیق ۹۹٪ دیگر آن کار ایشان نیست. خوارج در امتداد تاریخ خونین شان زیر نام جهاد خون ریختند، شهرها را تخریب نمودند، و عنصر اصلی فتنه های هستی سوزی شدند. خوارج تا آخر ندانستند و هنوز هم نمی خواهند بدانند که امر جهاد برای نخست در مکه نازل شده بود که از جهاد با قرآن و عقل و منطق سخن می گفت.<sup>۱</sup>

۱- قرآن کریم در آیت ۵۲ سوره فرقان که در مکه نازل شده است می فرماید: «وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا»، یعنی:

خوارچ چه در گذشته و چه امروز به مذهبی لشکری و لشکری مذهبی اطلاق می‌گردد که توجه اصلی شان به سیاست و قدرت معطوف بوده است. تاریخ شهادت می‌دهد که دین خوارچ سیاست بوده و سیاست خوارچ دین. و یا به عبارت دیگر: دین از نظر آنها جنبه نظری سیاست است و سیاست جنبه عملی دین. رهبران نظامی این گروه همیشه مفتی و مفتیان شان رهبران نظامی شان بوده‌اند. آنها در بین دین و رسیدن به قدرت فرقی قایل نیستند. خوارچ فهم خود شان از دین را دین تصور می‌نمایند. آنها خود را شایسته ترین مردم برای حکومت می‌دانند و این حق را بر قناعت خود شان بنا نموده‌اند. آنها حکومت خود شان و عدالت به شیوه خود شان را می‌خواهند ولو که تمامی انسانهای جامعه در پای آن قربانی شوند.

کشور ما دارای تاریخی خونین بوده و جامعه ما جنگهای گوناگونی را در سطوح مختلف تجربه نموده است ولی در تمامی این جنگها و کشمکشها هیچ جناحی دست به ذبح انسان نه یازیده است، تا آنکه طالبان آمدند و حلال کردن انسانها را به يك عنعنه جنگی تبدیل نمودند. طالبان در این چند سالی که گذشت مخالفان شان را یا به جرم کار در مؤسسات خارجی و یا کار در نهادهای دولتی چون گوسفند ذبح نمودند،<sup>۱</sup> سنت زشتی که از خوارچ پیشین برای شان به میراث مانده همانطوری که در حکایت صحابی پیامبر اسلام عبدالله بن خطاب بن الأرت دیدیم. اگر همکاری با مؤسسات خارجی جرم باشد پس چرا

« و با قرآن با آنان به جهادی بزرگ بپرداز ».

۱- طالبان در سالهای اخیر بر سیاست سر بریدن خویش افزوده، خبرنگاران، ماموران پولیس و کارمندان پائین رتبه دولتی را ذبح می‌کنند. اجمل نقشبندی ژورنالیست افغانستان یکی از این نمونه ها است که در اپریل ۲۰۰۷ خیر بریدن گلوبش از سوی طالبان نشر گردید. در رابطه به ذبح انسانها توسط طالبان در آخرین خبر شنیدیم که آنها ۱۷ تن را در منطقه کجکی هلمند سر بریدند. روزنامه اندپندنت، سه شنبه، ۲۸ اگست، ۲۰۱۲، انگلستان

طالبان خود در مناسبت‌های مختلفی مرتکب این جرم شده‌اند؟<sup>۱</sup>  
 مسجد و نماز در اسلام از حرمت فراوانی برخوردار بوده تا حدی که قرآن کریم مسجد را خانه خدا نامیده است، ولی طالبان در راه انتقامگیری از دشمنان شان اعتنایی به این حرمت نداشته‌اند.<sup>۲</sup> بی حرمتی به مسجد و نماز جنازه و جمعه و جماعت<sup>۳</sup> در هیچ قانون و سنت و عرفی جایز نبوده و نخستین کسانی که این حرمت را در تاریخ مسلمانها نقض نموده‌اند خوارج می‌باشند. خوارج در برنامه ای که برای ترور حضرت علی بن ابی طالب و معاویه بن ابی سفیان و عمرو بن عاص ریخته بودند مسجد را کشتارگاه انتخاب نموده بودند و زمان قتل را وقت نماز صبح. جنگها دارای قوانین و سنتهای جهانی‌اند که پیامبر اسلام قبل از دیگران بر آن تأکید نموده است و یکی از این سنتهای پذیرفته شده جهانی، مصئونیت عبادتگاه‌ها است.

اگر رهبران مذاهب دیگر اسلامی عمر خویش را در چهار دیواری های کتابخانه‌ها، مدارس، و با دوات و قلم و دود چراغ و بحث و نظر سپری نموده‌اند، رهبران خوارج نیازی به این کار ندیده و نظریات بسیار ساده و ابتدائی خویش را برای حل هر مشکلی کافی می دانستند. در نظام فکری خوارج هر که با آنها نیست دشمن آنها بوده و در قاموس سیاسی شان چیزی به نام مذاکره و ائتلاف و مصالحه و توافق وجود ندارد.

اگر مذاهب فقهی، عقیدتی و کلامی مسلمانان دایرة المعارفهای

۱- برای درک بهتر این نوع همکاری ها به کتاب "افغانستان در آتش نفت" مراجعه شود.

۲- در سنتهای قبیلوی افغانستان اگر فرد مجرمی به خانه کسی پناه برد، حرمت آن شخص و آن خانه مراعات شده و مجرم مصئونیت کسب می نماید ولی مصئونیت مسجد که منشأ الهی دارد از سوی طالبان نقض گردیده است.

۳- قتل والی کندز در داخل مسجد و انفجار بم در مراسم فاتحه برادر آقای کرزی در قندهار را می توان به عنوان نمونه یاد نمود.

قطوری را برای ما به یادگار گذاشتند، در مقابل خوارج از تولید هرگونه فکری عاجز بوده‌اند. طالبان که در عرصه‌های علم کاملاً عاجز اند ولی در میان تمامی دستاوردهای تمدن غرب تنها به سلاح و شیوه های جنگی آن عشق می ورزند.

خوارج معتقداند که مردم همه گمراه‌اند و کافر و تنها گروهی که شایستگی زندگی را دارد خودشان‌اند و بس. این احساس، دیوار ضخیمی در روان‌شان ایجاد نموده، آنها را از جامعه جدا نموده زمینه را برای اعتقادی مبنی بر حلال دانستن خون انسان و خصوصاً انسان مسلمان آماده می‌سازد. آنها در این راه تا جایی پیش رفتند که خون کودکان و زنان مخالفان‌شان را حلال اعلام نموده و سوختن داراییهای‌شان را جایز پنداشتند. سوختن شهر یکاولنگ و اراه کردن باغهای کوهدامن و تبعید و کوچاندن زنان شمالی به جلال‌آباد و کشتار گروهی در جلال‌آباد با هیچ فقهی در اسلام به جز فقه خوارج سازگاری و هماهنگی ندارد.

خوارج با آنکه در جمع مذاهب عقیدتی مطالعه می‌شوند ولی تاریخ این دسته شهادت می‌دهد که جنبش آنها چیزی جز معجون مرکبی از کینه، خون، عصیان، انتقام و جنگ نبوده است که برای توجیه آن به چند آیت قرآنی استناد نموده‌اند. خوارج هم در گذشته و هم امروز پیش از آنکه مذهب باشد روحیه و فرهنگ و ذهنیت و سلوک است. انسان خارجی مذهبی تدوین شده و منسجم ندارد؛ عقده و انتقام و تعصب و خشونت و جهل مذهب اوست. خوارج و رهبران‌شان در جنگ از همه گوی سبقت ربوده، در تهور و ماجراجویی زبازند تاریخ گردیده ولی در عرصه فکر مضحکه روزگار بوده‌اند. خوارج پیش از آنکه مذهب باشد باور و اخلاقی است بیمار، خشک و خشن. خوارج قدیم و جدید

در جنگ خوب درخشیده و مرگ را با سینه باز استقبال نموده و به آن فخر فروخته‌اند، بی خبر از اینکه علاقه به مرگ و قبول هرگونه خطر در راه تحقق برنامه‌هایی آشفته و مغشوش بیشتر از آنکه به دین رابطه داشته و سلوکی سالم و طبیعی باشد، برخاسته از اضطراب عقلی و عصبی و مظهر بحرانی روانی است. شاید افرادی در میان آنها به عقیده خویش بسیار مخلص باشند ولی اخلاصی آغشته با جهل و جنون.

یگانه چیزی که از خوارج برای ما باقی مانده مجموعه بزرگی از اشعار حماسی و ترانه‌های جنگی است که دکتور احسان عباس آن اشعار را در ۳۳۶ صفحه جمع آوری نموده است.<sup>۱</sup> همینطور طالبان نیز نقش قدم بزرگان فکری خویش را تعقیب نموده خلف خوبی برای سلف خویش بوده‌اند. آنچه طالبان در این بیست سال تولید نموده اند شعر است که با خون و خشونت آغشته بوده است. در سالهایی که حکومت می‌نمودند، حتی در سنگرهای جنگ شعر می‌سرودند و دهل می‌کوبیدند. در مذهب طالبان تمامی مظاهر هنری حرام می‌باشد جز هنری که رسالتش دعوت به کشتن و مردن باشد. در همین چند ماهی که گذشت دیوان شعری به نام «شعر طالبان» از سوی دارالنشر «هیرست» که از ۲۳۵ پارچه شعر تشکیل یافته در اروپا منتشر شد.<sup>۲</sup> اگر نامها را از آن برداری، تصور خواهی نمود که آن دیوان چیزی جز ترجمه اشعار خوارج نیست که یکبار به پشتو ترجمه شده و بار دیگر به انگلیسی. دهل زنی و ترانه خوانی آنها در جبهات جنگ چیزی جز یاد آور خاطره جنگجویان خوارج پیشین نیست.

خوارج با آنکه دارای اصول آشفته سیاسی و نظریات پریشان

۱- احسان عباس، شعر خوارج، چاپ دوم، لبنان، بیروت، ۱۹۷۴

2- Alex Linschoten, Poetry of the Taliban, Hurst C & Co publishers LTD, -01May2012-, UK

اعتقادی بودند ولی خط نظامی شان به مراتب جلو تر از خط فکری شان قرار گرفته بود، همانطوری که امروز شاهد این تفاوت در حرکت خوارج نوین هستیم. تأکید فراوان بر خون و خشونت و نبود طرح مشخص سیاسی و برنامه عملی برای حل بحرانهای مختلف اجتماعی در تاریخ سبب گردید تا این گروه خود جزء تاریخ شوند.

---

## مذهبی انتقامجو

---

خوارج به عنوان گروهی بدوی، مشحون از فرهنگ قبیلوی و سرشار از روحیه انتقام بوده‌اند. ابن کثیر در البدایه والنهایه خویش حکایت ترور خلیفه چهارم را این طور روایت نموده است. روزی سه تن از خوارج هر یک عبدالرحمن بن عمرو کندی (عبدالرحمن بن ملجم)، برک بن عبدالله تیمی و عمرو بن برک تیمی با هم نشستند و کشتگان جنگ نهروان را به یاد آورده و غصه می خوردند. آنها می گفتند که پس از مرگ خوارج نهروان زندگی دیگر معنایی ندارد و باید انتقام شان را گرفت. در نتیجه عبدالرحمن بن ملجم به کوفه پایتخت علی «رض» رفت و در آن شهر به گروهی از خوارج سر خورد که نشسته بودند و یاد کشتگان جنگ نهروان را می نمودند. در همین اثنا زنی زیبا به نام قطام بنت شحنه وارد مسجد شد که پدر و برادرش در جنگ نهروان از سوی سربازان علی «رض» کشته شده بودند. زمانی که عبدالرحمن بن

ملجم آن زن را دید عقل از دست داد و هدفی را که به خاطرش وارد کوفه شده بود از یاد برد. ابن ملجم از قطام طلبگاری نمود و قطام بر او شرط گذاشت تا مهرش را سه هزار درهم پرداخته، خادم و کنیزی در اختیارش قرار داده و شرط دیگر اینکه علی بن ابیطالب را به قتل رساند. ابن ملجم در پاسخ گفت که او اساساً برای کشتن علی به کوفه آمده است. قطام و ابن ملجم ازدواج نمودند و آتش شهوت با سوز انتقام در هم آمیخت و برنامه مشترک شان جامه عمل پوشید. ابن ملجم گفت می روم در مسجد پنهان می شود و زمانی که خلیفه چهارم وارد مسجد شد بر او حمله می کنم، اگر او را کشتم و موفق به فرار شدم انتقام خود را گرفته ام و اگر کشته شدم آنچه نزد خداست بهتر از این جهان خواهد بود.<sup>۱</sup> بدینوسیله می بینیم که انگیزه اصلی ترور علی بن ابیطالب از انتقام ریشه می گرفت، انتقامی که از دو منبع آب می خورد؛ یکی عبدالرحمن بن ملجم و دیگرش قطام بنت شحنه.

روحیه انتقامگیری از همان روزهای نخست تأسیس خوارج هویدا بود و عبد الله بن وهب راسبی نخستین امیر المؤمنین خوارج در شعری که خود سروده بود مبدأ جاهلی انتقام را چنین نهادینه ساخت:

أنا بن وهب الراسبي الشاري  
أضرب في القوم لأخذ الثأر<sup>۲</sup>

به این معنی که، من عبدالله فرزند راسبی هستم که روحم را به خداوند فروخته ام و با دشمنم به خاطر گرفتن انتقام می جنگم. ابن کثیر که قاتلان عثمان بن عفان را خوارج می داند، می نویسد که یکتا از خوارج آن زمان به نام عمرو بن حمق زمانی که وارد خانه

۱- ابن اثیر. الكامل فی التاریخ، لبنان، بیروت؛ دار الکتب العلمیة، ۱۹۸۷م، جلد-۳، صفحات ۲۵۵-۲۶۰

۲- احسان عباس، شعر خوارج، دارالتقافة، لبنان، بیروت، بدون تاریخ، صفحه ۳۲



عثمان بن عفان شد، بر سینه خلیفه سوم نشست و سپس بر او نه ضربه وارد نمود و گفت: سه ضربه آن را به خاطر خدا وارد آورده ام و شش ضربه دیگر را به خاطر انتقامی که بر ضد او در سینه داشتم.<sup>۱</sup>

اخبار و اظهارات نمایندگان، رهبران و سخنگویان طالبان بیانگر اهمیت انتقامجویی در استراتژی این گروه به شمار رفته و غریزه انتقام از انگیزه‌های مهم فعالیت‌های جنگی خوارج معاصر در افغانستان و کشور های خاور میانه به حساب می‌آید.<sup>۲</sup> اخبار عملیات انتقامی آنها که شب و روز به سمع ما رسانیده می‌شود مؤید سخن ما است.

هرگاه به زندگی و هدایات پیامبر اسلام نگاهی بیفکنیم جایی برای انتقام نخواهیم یافت. در حالی که حمزه عم پیامبر قربانی انگیزه انتقام گردید و جگرش را مکیدند ولی او نه حرف از انتقام زد و نه دست به انتقام یازید. اسلام که میان انگیزه‌های روانی دوستی و دشمنی خطی فاصل کشیده است مخالف آمیختن اهداف دین با انگیزه‌های شخصی می‌باشد.

---

۱ ابن جریر طبری، جلد ۴-، صفحه-۳۹۴

۲- در آخرین واکنش به عملیات لغمان، در پایگاه اینترنتی طالبان الاماره <http://alemara1.org>

اعلامیه‌ای نشر شده که در آن آمده است:

«اسلامی امارت دغه دردونکی قصدی عمل په سختو تګو غندي او له عاملینونه یې د سخت انتقام اخیستو ژمنه کوي». ۱۷

سپتمبر، ۲۰۱۲



---

## بینوایانی عقده مند

---

زمانی که اسلام ظهور نمود پیروان آن یا از فرزندان قریش تشکیل شده بود که مردمی تجارت پیشه و جهان دیده بودند و یا آنکه مربوط به اوس و خزرج بودند که در زمینه زراعت و باغداری شهرت داشتند، و یا هم اینکه بردگانی بودند جهان دیده و متمدن که از ایران، مناطق افغانستان امروزی، حبشه، مصر، جوامع افریقایی و سایر نقاط به جزیره عربستان آورده شده و سپس در سایه اسلام خود به رهبری جوامع و ثروت و مقام دست یافتند. تجارت برای قریشیان مصدر مهم ثروت و منبع اساسی معیشت بود تا جایی که قرآن کریم خود در سوره یکصد و ششم خویش از سفر تجارت زمستانی «رحلة الشتاء» و سفر تجارت تابستانی «الصیف» قریش به نیکی یاد می نماید. در آن سوی مرز طبقات اجتماعی یاد شده، قبایل بیابانگردی قرار داشت که فهمی اندک از جهان داشته و تمامی هست و بود شان در خیمه و شتر خلاصه

می گردید. این گروه متأسفانه یا ایمان نیاوردند و یا آنکه خیلی دیر مسلمان شدند. این قبایل همینکه می دیدند اوضاع فرهنگی، علمی، اجتماعی، اقتصادی و نظامی قریشی‌های مسلمان، اوس، خزرج و سایر مسلمانان پیشین در اثر انقلاب پیامبر به مراتب بهتر گردیده است بخل، حسد، عقده و کینه وجودشان را فرا می گرفت، متراکم می شد و چون بی هر لحظه آماده انفجار می گردید. گرسنگی و تنگدستی از یکسو، خشکی و خشونت صحرا از سوی دیگر، دوری از فرصتها و منابع آموزش از دیگر سو و بهتر شدند اوضاع زندگی مسلمانان پیشین در برابر چشم ایشان که اساساً مربوط به قبایل دیگر بودند، فضا را برای انفجاری تمام عیار آماده می ساخت. بالاخره این فعل و انفعال اجتماعی در کوره سوزان صحراهای نجد و جنوب جزیره العرب سرعت گرفت و منجر به انفجاری شد که صدای مهیب آن از پشت دیوار تاریخ تا هنوز به گوش می رسد. آری! لحظه صفر فرا رسید و عناصری خشک دماغ، متکبر، جنگجو، لجوج، نادان، متهور، متعصب، ماجراجو، بینوا و زاهد چون سمارق سر بر افراشتند و طرحی را ریختند که به نام خوارج شهرت حاصل نمود و تا امروز روح اسلام و قلب تمدن انسانی را می آزارد. به روایت تاریخ خوارج نخستین از میان بینوایان و گرسنگان جامعه سر بلند نمودند، گرسنگانی که فقرشان اساس کینه و عقده شان قرار گرفت.<sup>۱</sup>

گروهی از زمامداران آن زمان با درک درست از انگیزه‌های شورش و یورش این گروه گاهی پرداختن رشوت سیاسی را آسان ترین راه برای خنثی نمودن شبکه خوارج زمان خویش می دانستند. ابن اثیر در کتاب «الکامل» خویش فصلی دارد به نام «اخبار الخوارج» و در آن

می نویسد که زیاد بن ابیه یکی از اعضای گروه خوارج را که ابوالخیر نام داشت نزد خویش خواست و برایش چهار هزار در هم معاش تعیین نمود و هر سال صد هزار درهم دیگر هم برایش می بخشید. ابوالخیر خارجی پس از آن می گفت، چیزی بهتر از اطاعتِ امیر و زیستن با جماعت نمی توان یافت.<sup>۱</sup>

همانطوری که در بالا دیدیم نخستین نطفه خوارج در زمان پیامبر اسلام «ص» در پیوند به پول شکل گرفت زیرا اعتراضی را که پدر نخستین این جریان «حرقوص ذی الخویصره» بر پیامبر «ص» نموده بود بر سر مال غنیمت بود. پول همواره نقش مهمی در بسیج خوارج داشته است. این کثیر می نویسد: زمانی که خوارج بر خلیفه سوم یورش بردند و او را کشتند،<sup>۲</sup> ندا سر دادند: «به سوی بیت المال بشتابید که کسی بر شما سبقت نکند!»، سپس از همدیگر می پرسیدند که اگر خون حضرت عثمان برای ما حلال باشد، پس چرا مالش حلال نیست؟ در نتیجه آنها خانه او را چنان چپاول نمودند که حتی پیاله ای در آنجا نگذاشتند.<sup>۳</sup> بعد از آن وارد بیت المال شده بیت المال را روفتند و ثروت بزرگ آن را غارت نمودند. نگهبانان بیت المال که نعره می زدند های بیائید و ما را نجات دهید، نتوانستند در برابر یورش آن چپاولگران مقاومت نمایند. محافظان بیت المال با دیدن آن صحنه می گفتند: این مردم در ادعای حق بودن و امر بالمعروف و نهی از منکر و ادعاهای دیگر شان صادق نیستند و دروغ می گویند.<sup>۴</sup>

۱- ابو زهره، ص ۵۹

۲- ابن کثیر فائقان عثمان بن عفان را نیز از جمع خوارج خواند. رجوع شود به ابن کثیر، البداية والنهاية، تحقیق عبدالله بن محسن التركي، هجر للطباعة والنشر والاعلان، قاهره، مصر، چاپ-۱، ۱۹۹۸، جلد دهم، صفحه ۳۲۰، ۳۲۵، ۳۲۷

۳- ابن کثیر، جلد دهم، صفحه ۳۰۷

۴- ابن کثیر، جلد دهم، صفحه ۳۱۶

زمانی که عبدالله بن عباس برای مناظره با خوارج نزد ایشان رفت و چون لباسی زیبا به تن داشت، نخستین پرسشی که از او شد این بود که چرا چنین لباسی پوشیده است، و سپس او را مخاطب قرار داده اعتراض نمودند که چرا زمانی که علی «رض» بر سپاه عائشه «رض» غلبه حاصل نمود در آن وقت اموال سپاهیان ام المؤمنین را به غنیمت و شکست خوردگان ارتش او را به بردگی نه گرفت.<sup>۱</sup> ابن عباس در پاسخ به اعتراض نخست گفت که من پیامبر را دیده‌ام که زیبا ترین لباس را بر تن داشته است و قرآن هم می فرماید: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ»<sup>۲</sup> یعنی: «بگو زیبایی هایی را که خدا برای بندگانش پدید آورده و [نیز] روزیهای پاکیزه را چه کسی حرام گردانیده است» و در پاسخ اعتراض دوم فرمود که آیا می خواهید عائشه «رض» مادر مؤمنان را به کنیزی گیرید؟ اگر می گوئید بلی، در آن صورت کافر شده‌اید چونکه او مادر تان است، و اگر می گوئید که او مادر ما نیست در آن صورت از دین برگشته‌اید چون قرآن می فرماید: «الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ»<sup>۳</sup> یعنی: «پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوار تر است و همسرانش مادران ایشانند».

سربازان خوارج که در جنگهای داخلی علی «رض» و معاویه سهم داشتند، چون دیدند که این جنگها طول کشید، نه غنیمتی از آن به دست آمد و نه مصدري شد برای برده گیری، خسته شدند، و چون اصولا

۱- النسائی، السنن الكبرى، كتاب الخصائص، باب ذكر مناظرة عبدالله بن عباس الحنوفية، واحتجاجه فيما أنكره على أمير المؤمنين علي بن أبي طالب. این مناظره را عبدالرزاق در مصنف و طبرانی و حاکم و بیهقی و احمد نیز روایت نموده اند. این مناظره در کتاب "أنساب الأشراف" بلاذری در صفحات ۱۳۴-۱۳۵ جلد سوم نیز آمده است. أنساب الأشراف، امام أحمد بلاذری، جزء سوم، دار الفكر، بیروت، لبنان، ۱۹۹۶.

۲- قرآن کریم، سوره اعراف، آیت ۳۲

۳- قرآن کریم، سوره احزاب، آیت-۶

هدف شان غارتگری و چپاول بود آنها در جستجوی فتوایی برای حلال قرار دادن مال مسلمانان و برده گرفتن اسیران آنها شدند و در نتیجه نظریه تکفیر مسلمانان را طرح ریختند.

ما در افغانستان نیز تجربه مشابهی به آنچه در بالا بدان اشاره شد داشته‌ایم. سالهای جهاد افغانستان ساختارهای قدرت و ثروت را در سطح جامعه دگرگون نمود. سرازیر شدن کمکهای جهانی به مجاهدین از یکسو و نبود حساب و کتاب لازم از سوی دیگر زمینه را برای ظهور قشری متمول و ثروتمند ایجاد نمود که پیوندی با مراکز سنتی قدرت نداشتند. ظهور یکباره چنین قشری در سطوح جامعه کافی بود تا حسادتهایی را برانگیزد که طلبه دین به عنوان محروم ترین قشر جامعه که شرایط جنگ محرومیت شان را دو چندان ساخته بود از دیدن آن صحنه رنج می بردند. دیدن چهره‌هایی در رأس حکومت مجاهدین که از لحاظ فرهنگی با طالبان مدارس جنوب کشور تفاوت داشتند بر آتش حسد و احساس بیگانگی آنها می افزود. انسانها گاهی راهی را در پیش گرفته و تصور می نمایند که ارزشها و مبادی برین دین آنها را بدانسو کشانده است، بی خبر از اینکه این انگیزه‌های زمینی، در هوا و هوس نفسانی، حسد، طمع و کینه ریشه داشته و انسان را بدان سو سوق داده است. حسد در فرهنگ دینی ما نخستین گناهی بوده که در بامداد آفرینش در میان آدم و ابلیس صورت گرفته است. انسان به گفته امام ابو زهره از هر آنچه بوی بیگانگی آید دوری می جوید و با هر آنچه بدان عادت کرده انس می گیرد و اگر فردی و یا گروهی سطح آگاهی و درک پائین تری داشتند در آن صورت نیروهای ماورای طبیعی و غیبی و مبادی و ارزشهای دینی را در خدمت باورها، عاداتها و سنتهایی استخدام می نمایند که در برابر آن احساس آرامش می نمایند. طالبان

همان کسانی بودند که به خاطر سد رمق و لقمه نان به مدارس پاکستان پناه برده بودند و همینکه راه دیگری برای علاج فقر و تنگدستی فرا راه شان گشوده شد، سوار بر پیکپ‌های جدید وارد خاک افغانستان شدند تا دمار از روزگار و دود از دماغ کسانی بر آرند که عمری به دست و دسترخوان شان چشم دوخته بودند. رهبر طالبان خود یتیمی بوده بینوا از خانواده ای بی زمین که در سه سالگی پدرش را از دست داده و اطرافیان او نیز تفاوت چندانی با رهبران شان ندارند. یتیمی و بینوایی گاهی فرصتی می‌شود که صاحب آن درد طبقات پایین جامعه را احساس نماید، ولی اگر انسان با مبادی برین و آسمانی دین بیگانه بماند فقر و تنگدستی او انفجار عقده و حسد و کینه را در پی خواهد داشت که مارکس و مارکسیزم دلیل روشن این اعا است. آری! فقر در اسلام نه تنها عیبی نیست که پیامبر اسلام و یاران نخستین او تقریباً همه فقیر و بینوا بودند ولی فقر و گرسنگی وقتی مبدل به گناه می‌شود که عقده و کینه و خون و خشونت ایجاد نماید.

این درست است که خوارج قدیم و جدید زاهد بوده‌اند ولی فراموش نباید نمود که این زهد اجباری اساساً در فقر و تنگدستی آنها ریشه داشته است نه در تقوا و خدا ترسی ایشان. آنها زمانی که دست شان کوتاه است تمامی شهوتها و هوسها را به آخرت موکول می نمایند ولی اگر فرصتی برای شان مهیا گردید گوی سبقت را از همه خواهند ربود. قرآن کریم در سوره یکصد و ششم خویش میان خانه کعبه از یکسو و امنیت سیاسی و امنیت غذایی از سوی دیگر رابطه برقرار نموده می فرماید: «پس باید خداوند این خانه را پرستند. همان خدایی که آنها



را از گرسنگی نجات داد و از نا امنی رهائی بخشید.»<sup>۱</sup> خوارج هم در گذشته و هم امروز، هم در زمینه آوردن امنیت سیاسی و هم در عرصه تأمین امنیت غذایی برای جوامع اسلامی ناکام مانده‌اند.

---

۱- قرآن کریم، سوره قریش، آیت‌های ۳-۴: «فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ. الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ».



---

## گهواره مشترک خوارج قدیم و جدید

---

اگر سیستان از یکسو دانشمندان و نوابغ شهیری چون امام ابو داود سجستانی، امام خطابی، ابن حبان بستی و امثال ایشان را در گهواره خویش پروریده است، از سوی دیگر این منطقه را در تاریخ اسلامی قبله خوارج مشرق نامیده‌اند. سیستان اهمیت خاصی در تاریخ خوارج داشته، از چشمه‌های جوشان این جنبش در سه قرن اول هجری بوده و زادگاه سه شاخه گروه خوارج که حمزیه، خلفیه و غالبیه‌اند به حساب می‌آید.<sup>۱</sup> در حدیثی آمده است که گروهی با خصوصیت‌های خوارج از سمت مشرق سر بر می‌آورند.<sup>۲</sup> آیا این حدیث ظهور خوارج در سیستان را نیز شامل می‌شود؟ پاسخی قطعی به این پرسش نداریم ولی به هر

---

۱- شهرستانی. حبیبی، صفحه ۸۸۲-۸۸۳.

۲- محمد ابن اسماعیل، صحیح البخاری. باب الفتن من قبل المشرق. صفحه ۵۳-۵۴، جلد-۴، جزء-۹: «یخرج أناس من قبل المشرق یقرأون القرآن لا یجاوز تراقیمهم» یعنی گروهی از سمت مشرق بر می‌خیزند، آنها قرآن می‌خوانند ولی قرآن از گلوی شان فرو نمی‌رود.

حال آنچه قطعی است موقعیت سیستان می‌باشد که در سمت شرق جزیره عربستان واقع گردیده است.

خوارج آن روزگار، سیستان را از چند جهت گزیده بودند؛ نخست اینکه از لحاظ جغرافیایی به صحراهای نجد و عراق شبیه بود، دوم اینکه به بحر و آبهای گرم نزدیکتر بود و خوارج عراق و جزیره عربستان می‌توانستند به آسانی توسط کشتی به سیستان سفر نمایند، و علت سوم در دوری سیستان از مرکز خلافت نهفته بود. نویسنده کتاب حدود العالم «گردیز» را در اواسط قرن چهارم هجری این طور توصیف می‌نماید: «بر حد میان غزنه و هندوستان بر سر تلی نهاده و دارای حصار استواری بود، که سه باره داشت و مردمان او خوارج بودند».<sup>۱</sup> استاد عبدالحی حبیبی در تاریخ افغانستان بعد از اسلام خویش اشاره می‌نماید که در اراضی جنوب افغانستان که با سیستان متصل اند آثار بسط و نفوذ خوارج دیده می‌شود.<sup>۲</sup> او همچنان می‌نویسد که در حدود سالهای ۱۷۳ هجری سیستان و شواطی هلمند مخرج و قرارگاه خارجیان گردیده بود.<sup>۳</sup>

سیستان همچنان پایگاه شخصیت‌های تاریخی این گروه بوده است. قطری بن فجاءه یکی از رهبران مشهور و از قهرمانان جنگی تاریخ خوارج است که پس از جنگ صفین و ظهور علنی خوارج و حوادث بعدی آن افراد خود را به سیستان فرستاد و سپس خود بدانها پیوست.<sup>۴</sup> او در سیستان خودش را امیر المؤمنین خواند و از قدرت زیادی برخوردار بود تا حدی که در سال ۷۵ هجری قمری در زرنگ سکه

۱- حدود العالم، صفحه ۵۸.

۲- حبیبی، صفحه ۸۸۵

۳- عبدالحی حبیبی، ص ۳۴۲

۴- تاریخ سیستان، ص ۱۰۹-۱۱۰

بنام خویش زد<sup>۱</sup>.

در نیمه اول قرن نخست هجری گروهی از رهبران خوارج از عمان و عراق و جزیره عربستان به سیستان و جنوب افغانستان امروزی آمدند تا جایی که در سه قرن اول هجری نام سیستان با نام خوارج گره خورده بود. خوارج آمدند و در زابل و فراه و نیمروز و زرنگ و هلمند و بست و قندهار و ارزگان تا خوست و پکتیا و مناطق چمن در پاکستان امروزی نفوذ نمودند که کتابهای تاریخ سرگذشت شان را به تفصیل ذکر نموده تا اندازه ای که نویسنده «حدود العالم» بیشتر اهالی گردیز آن زمان را از اتباع خوارج می داند.

خوارج سیستان تاریخی خونین از خود به یادگار گذاشته اند. آنها افراد زیادی چون معن بن زائده حاکم سیستان و حضین بن محمد مسؤل خراج آن سامان را ترور نمودند. در عصر سامانی محمد بن هرمز از رهبران آنها بر ضد سامانیان شورید تا آنکه در فرجام مغلوب امیر احمد سامانی شد و زرنج به دست سامانیان فتح گردید.

خطرناکترین شاخه خوارج فرع ازارقه آن است که نفوذی گسترده در مناطق جنوب کشور ما داشت. آنها مناطق خود شان را دار هجرت و ساحات دیگر را دار الکفر دانسته و کشتن زنان و کودکان را جایز می پنداشتند. ازارقه اگر مخالفان خویش را در مسجد هم می یافتند، می کشتند، راهی که طالبان در آن قدم بر می دارند.

خوارج سیستان با آنکه شعارهایی اسلامی سر می دادند و از «لا حکم الا لله» حرف می زدند ولی نتوانستند خود را از شبکه عنکبوتی قبیله و مناسبات آن رها سازند. بافت سازمانی خوارج در سیستان مبنایی قبیله‌ای داشت تا حدی که در میان سالهای ۱۲۶ و ۱۲۸ هجری

۱- ادموند کلبفرد بوسورت، تاریخ سیستان، ترجمه حسن انوشه، امیر کبیر، تهران، ۱۳۷۰، صفحه ۸۶

فرزندان قبیله بنی تمیم با قبیله بنی بکر در آویختند و در این واقعه تنها هفتاد مرد پیر کشته شد که آن را واقعه الشیوخ نامیده‌اند و خوارج نقش مهمی در این جنگ قبیله‌ای داشتند.

تاریخ شهادت می‌دهد که سیستان پیوسته مرکز آشوب برای دستگاه خلافت بود.<sup>۱</sup> یکی از نمادهای آشوب در سیستان شخصی به نام حمزه بن عبدالله و یا حمزه آذرك است که ساها با عباسیان و خوارج خودش جنگید. حمزه که خود را امیر المؤمنین خوانده بود و حکومت سیاری را رهبری می‌نمود بر پهنای صحراهای جنوب افغانستان امروزی از قندهار گرفته تا ارزگان و نیمروز و هلمند و فراه و پکتیا حکم می‌راند. شهرهای جنوب افغانستان چون قندهار و بست و گردیز و امثال آن اگر از یکسو تاریخی طولانی در تمدن منطقه داشته و شخصیت‌های علمی برازنده‌ای چون گردیزی و بست و امثال ایشان را پروریده‌اند، از سوی دیگر قربانی عناصری متهور و ماجراجو شده‌اند که از خارج منطقه آمده و تاریخی تمدن ستیز و خونین از خود به یادگار گذاشته‌اند. حمزه در آن زمان چنان شهرت حاصل نموده بود که هارون الرشید خلیفه عباسی برایش نامه نوشت و باب گفتگو را فرا رویش گشود ولی حمزه

۱- کتب تواریخ و از آن جمله تاریخ سیستان جنگها و آشوبهای خوارج سیستان را به تفصیل نقل نموده اند که مهم ترین آن کشمکها قرار ذیل بوده است: خوارج سیستان به رهبری حریش بن بسطام در حدود سال ۶۹۷/۷۸ هجری با لشکری که عبدالله فرزند آبی بکره آن را رهبری می نمودند در آویختند و آن لشکر را نابود نمودند که در تاریخ به نام «جیش الفنا» شهرت یافته است. در سال ۷۰۱/۸۲ م هجری همام عدی خارجی یکی از رهبران خوارج سیستان عبدالرحمن بن اشعث را شکست داد. در سال ۱۰۷ هجری / ۷۲۵ م خوارج سیستان بشر حواری فرمانده پولیس سیستان را کشته و برآن منطقه سیطره یافتند. در سال ۱۲۶/۷۴۳ م هجری خوارج قبیله تمیم با خوارج قبیله بنی بکر در آویختند و تا دو سال دیگر همدیگر خویش را می کشتند تا جایی ۷۰ تن پیر مرد در آن جنگ کشته شد. در سال ۱۳۰/۷۴۷ م هجری با عبدالله بن معاویه حاکم سیستان جنگ نمود و شیبیان در آن جنگ کشته شد و پیروان او حاکم مذکور را به فراه راندند. در سال ۱۴۱/۷۵۸ م حضین بن رقاد خارجی ظهور نمود با سلیمان بن عبدالله حاکم سیستان جنگید ولی خود در سال ۱۷۲ هجری / ۷۸۸ م میان بست و سیستان به قتل رسید. خوارج در سال ۱۵۲/۷۶۹ م هجری معن زانده حاکم سیستان را در بست کشتند. در سال ۱۵۶ هجری ۷۷۲ م حضین محمد حاکم سیستان را کشتند. در سال ۱۸۱ هجری/ ۷۹۷ م حمزه بن عبدالله ظهور می نماید.

در نامه ای تند برهارون الرشید یورش برد و خود را علمدار بردار حق و امیر المؤمنین خواند.

از نظر حمزه هر کسی که در کنار او با دشمنانش نمی‌جنگید کافر بود و اهل دوزخ، و او هرگاه بر مخالفان خویش غلبه می‌یافت داراییهای شان را آتش می‌زد و حیوانات شان را می‌کشت و اسیران جنگی شان را به قتل می‌رسانید. او بر خوارج خودش نیز رحم نمی‌کرد طوری که با گروه دیگر خوارج که بیهسیه نام داشتند در آویخت و شمار فراوانی از آنان را کشت، و با دسته دیگر خوارج که حازمیه نام داشتند جنگید و تعداد بی شمار آنان را نابود نمود. سپس حمزه بر ثعالبه که گروه دیگری از فرقه‌های خوارج است در بست حمله برد و آنها را نیز از تیغ گذرانید.<sup>۱</sup> حمزه به کرخ هرات حمله و درختان آنجا را قطع نمود و هنگامی که به زرنگ برگشت مردم شهر دروازه‌ها را برویش بستند و او با قطع نمودن درختان و کشتن حیوانات و به قتل رسانیدن مردمانی که در خارج شهر گیر مانده بودند از آنها انتقام گرفت. حمزه مانند گروه‌های دیگر خوارج مرتکبان گناهان کبیره را کافر می‌خواند.<sup>۲</sup> در جمادی الاول ۲۰۳ موافق سپتامبر ۸۲۸ میلادی حمزه و سربازان او شهر بیهق و روستاهای آن را غارت نمودند. باسورت حکایت آن غارت را چنین بیان می‌نماید: «نیروهای خارجی از ترشیز و مسیر قهستان براه افتادند نخست سراسر روستای ششتمد، زادگاه بن فندق را غارت کردند و قنات آن را که به نام قنات سفلی شناخته بود انباشتند، این قنات پس از آن هرگز بازسازی نگردید؛ بیهق خود به مدت یک هفته دستخوش نهب و غارت شد. خوارج مردان و پسران را به دم تیغ

۱- عبدالقاهر البغدادی، الفرق بین الفرق، تحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید، المكتبة العصرية، بیروت، لبنان، ۱۹۹۵،

صفحات: ۹۸-۹۹-۱۰۰

۲- شهرستانی، صفحه ۱۲۵

سپردند و مدرسه ای را که کودکان در آنجا درس می خواندند بر سر ایشان و آموزگار شان فرود آوردند.<sup>۱</sup> آنچه طالبان در حق کاریزهای منطقه شمالی انجام دادند و چاه‌های آن را یا پر کردند و یا انفجار دادند، شباهت فراوانی به تراژیدی اوایل قرن سوم هجری در حق بیهق دارد. گذاشتن مواد منفجره در مساجد و یا کشتن کودکان هم می تواند عمل هر فرد و جناحی باشد ولی هرگاه این کار از سوی گروهی «دینی» صورت گیرد، پس منطقی جز منطق خوارج برایش نمی توان یافت.

همزه جنگجوی جنایتکار و خونریزی بود که هدفی جز قدرت و انتقام و تحمیل نظریات خودش بر مردم نداشت تا جایی که در راه تحقق این هدف نه به خوارج خودش رحم می نمود، نه به نمایندگان خلافت، نه به مردم عامه، نه هم به زنان و کودکان. همزه چیزی را به نام ملت نمی شناخت و داعیه خاک و وطن در سر نداشت.

دوری سیستان از مراکز اصلی قدرت و آب و هوای خشک و صحراهای سوزان این منطقه برای خوارج آواره آن زمان، مطبوع و با سرشت شان کاملاً سازگار بود. آنها توانستند برای سه قرن در این ساحه جولان داشته و درد سری برای مردم و حکومتها ایجاد نمایند، تا جایی که زرین کوب واژه خوارج را لقبی مؤدب تر برای دزدان و رهنمان آن دوران می دادند.<sup>۲</sup> آری! این بیابان زدگان سبکسر و ماجراجو، آب و هوای خشک جغرافیای جنوب کشور را که از مرز های هرات تا پکتیا امتداد یافته بود برای خود خیلی مناسب یافتند و شالوده حکومت خویش را بر روی ریگزارهای متحرک آن ریختند. فراموش نباید نمود که مراکز اصلی خوارج در قرن های نخستین هجری

۱- باسورت، صفحه ۲۰۰

۲- عبدالحسین زرین کوب، تاریخ مردم ایران، جلد دوم، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۷۷، صفحه



مناطق بیابانی و خشکی همچون شمال آفریقا و صحرای بزرگ آن، عمان و جنوب افغانستان بود.

آمدن جنگجویانی از کشورهای عربی و آمیختن آنها با گروه طالبان که در بستر همین جغرافیا زاده شده و هردو گروه محصول اوضاع جغرافیایی و ساختارهای اجتماعی مشابهی بوده‌اند چیزی جز تکرار همان تاریخ نیست.

به هر حال، سیستان و سیستانیان سالها در آتش فتنه خوارج سوختند و در این میان نه دستگاه خلافت و نه هم حکام خراسان توانستند در مقابل تحاوزگری‌های خوارج نظم و امنیت را در سیستان تأمین نمایند تا آنکه دسته‌های داوطلبان به نام مطوعه که خود از جمع عیاران جوان برخاسته از میان مردم زرنج و بست و اطراف و نواحی آن بودند در برابر آشوب خوارج قیام کرده و ثبات و امنیت را تأمین نمودند. واکنش عصیان‌آمیز عیاران محلی که به اراده و هزینه خود شان به هدف نیل ثواب و نهی از منکر شکل گرفته بود چلنجی اساسی در برابر زورگویی‌های خوارجی بود که پیوسته مزاحم جریان عادی زندگی عمومی و موجب آشوب و کشتار در سیستان شده بودند.<sup>۱</sup>



---

## امر به معروف و نهی از منکر

---

در این شکی وجود ندارد که «امر به معروف و نهی از منکر» از مبادی مهم دین است طوری که قرآن کریم خود بر آن تأکید نموده است، ولی امر به معروف و نهی از منکر که قرآن از آن حرف می زند با امر به معروف و نهی از منکر طالبان تفاوت‌های فراوانی دارد. قرآن این امر را مربوط به افراد جامعه اسلامی می داند نه به گروهی با ویژگیهای سیاسی و قومی و فرهنگی خاصی. روزی پیامبر اسلام «ص» یارانش را از نشستن در کنار راه‌ها منع فرمود، آنها گفتند اگر چاره ای جز نشستن در کنار راه نباشد چه کنیم، پیامبر فرمود: حق آن را ادا نمائید و امر به معروف و نهی از منکر را به جا آرید. البته هدف پیامبر خدا از این گفته این نبود که آنها بروند و به شکل قطاع الطریقان راه مردم را گرفته و با دیدن هر امر نامطلوبی بر سر و صورت مردم تازیانه حواله نمایند.

هدف طالبان از تأکید بیش از لزوم بر مبدأ امر بالمعروف و النهی عن المنکر قرار گرفتن بر جایگاه بلندی است که وظیفه شان حرف زدن باشد و وظیفه مردم شنویدن، وظیفه آنها رهبری باشد و وظیفه مردم پیروی، سخن آنان درست پنداشته شود که شکی در آن راه نداشته باشد، و سخن دیگران اشتباه که شکی در غلط آن بودن آن نباشد. تأکید بر سر اصل امر به معروف و نهی از منکر از همان لحظات نخستین ظهور خوارج هویدا بود طوری که عبدالله بن وهب راسبی نخستین رهبر خوارج در جریان سخنرانی خویش پیروان خود را مخاطب قرار داده و گفت: «شایسته نیست کسانی را که به رحمان ایمان داشته و خود را به حکم قرآن منسوب می دانند، این دنیا را بر امر به معروف و نهی از منکر و سخن حق ترجیح دهند».<sup>۱</sup> حصین طائی از شخصیت‌های مشهور دیگر خوارج هم در خانه خویش جنگ خوارج را با اصل امر بالمعروف پیوند داد.<sup>۲</sup> با مطالعه تاریخ و ادبیات سیاسی خوارج خیلی مشکل است به خطبه، سخنرانی، پیام و نامه یکی از سران خوارج بر خوریم و در آن به اصل امر به معروف و نهی از منکر اشاره ای نه شده باشد. بی خبر از اینکه امر به معروف و نهی از منکر در اسلام نه ترور است و نه تکفیر جامعه. امام نووی شارح صحیح مسلم می گوید هرگاه کار امر به معروف و نهی از منکر به سلاح کشد باید از آن صرف نظر نمود. سیوطی در الاشباه و النظائر و ابن تیمیه در فتاوی خویش و غزالی در احیای علوم دین خود معتقداند که امر به معروف و نهی از منکر نباید مسایل اختلافی مسلمانان را شامل شود. شرط دیگر نهی از منکر این است که تطبیق آن نباید به منکر دیگری

۱- ابن کثیر، جلد - ۱۱، صفحه ۵۷۸-۵۷۹

۲- ابن کثیر، جلد - ۱۱، صفحه ۵۷۹

انجامد. هیچ گروهی حق ندارد نظریات خود را در فروع جزء مسلمات دین پنداشته و مسلمانان را مجبور به پیروی از آن نماید. سخن دیگر اینکه واژه معروف که اسم مفعول است از عرف گرفته شده و عرف به گفته زجاج اعمال پسندیده را گویند و در مقایسه اللغة عرف آنچیزی را گویند که نفس آدمی در برابرش احساس راحت نماید. در زبان عربی ده‌ها معنی برای عرف ارائه شده که هیچکدام آن رابطه به کیبل و قمچین و قیچی و تفنگ ندارد. مفهوم امر به معروف و نهی از منکر که زیر بنای پروژه‌های تمدن ستیز و انسانیت گریز قرار گرفته نیازمند کاری است مفصل و علیحده که امید است علمای اصیل جامعه به آن پردازند.

اگر خوارج اساس پروژه شان را بر شالوده امر به معروف و نهی از منکر بنا نهادند، طالبان مهمترین نهاد اداره شان را اداره امر به معروف خواندند و بر اساس ماده سوم، فصل اول قانون امر به معروف و نهی عن المنکری که از سوی ملا عمر در ۴۲ ماده صادر گردیده، تشکیل مذکور «اداره مرکزی» آن امارت خوانده شده است. اداره امر به معروف و نهی از منکر طالبان بزرگترین و مؤثرترین دستگاه استخباراتی طالبان بود که خاطرات ریاست خاد رژیم کمونستی کابل را در اذهان زنده می‌ساخت. رئیس اداره امر به معروف طالبان خود اعتراف می‌نمود که اداره او هزاران جاسوس در اردو، حکومت، شفاخانه‌ها و مؤسسات بین المللی دارد.<sup>۱</sup>

تلقی خوارج قدیم و جدید از مبدأ امر به معروف و نهی از منکر از انسان مسلمان گاو شاخ زنی می‌سازد که در کنار هر راه و کوچه و پسکوچه ایستاده و هر که را دلش خواست شاخ زند. جنبش خوارج

۱- احمد رشید، طالبان.

هم دیروز و هم امروز برداشتی بدوی و خشن از این اصل انسانی دین داشته‌اند و طوری که شهرستانی می‌نویسد آنها حتی به خاطر تطبیق یک سنت به خود واجب می‌دانستند تا به رخ امیر دولت شمشیر کشند.

خوارج قدیم و جدید خود را وصی و قَیمِ جامعه می‌پندارند و آسان‌ترین راه در جهت تحقق وصایت بر جامعه چسپیدن بر اصل امر بالمعروف و النهی عن المنکر و تأویل آن در راه تحقق این وصایت است. هم طالبان و هم خوارج چیزی را به نام امت، ملت و مردم نشناخته و به جای آنکه مشروعیت خویش را از مردم گیرند می‌خواهند تا مردم مشروعیت خویش را از آنها کسب نمایند.

---

## از آن «قاریان» تا این «طالبان»

---

کتب تاریخ و حدیث شهادت می دهند که نخستین هسته خوارج از قاریان و حافظانی تشکیل شده بود که در عبادت خویش شهره روزگار بودند. خوارج نخستین پس از آنکه صف خویش را در صفین جدا نمودند به نام «قراء» و یا «قاریان» قرآن شناخته می شدند. در مصنف بن ابی شیبہ آمده است: «زمانی که معاویه در صفین شکست خورد و همراه با لشکر خویش به کوهی پناه برد، عمرو بن عاص برایش پیشنهاد نمود تا قرآنی را نزد علی بفرستد و اگر چنین کند قسم به خداست که علی آن را رد نخواهد نمود. سپس مردی قرآن را برداشت و گفت بیائید قرآن را داور قرار دهیم. علی پاسخ داد که من نسبت به شما به قرآن نزدیکترم. پس از آن، گروه خوارج که ما آنها را در آن زمان «قاریان» می نامیدیم، در حالی که شمشیر به شانۀ داشتند از راه

رسیدند. <sup>۱</sup>»

بخاری و مسلم و دیگران روایت نموده‌اند، زمانی که حرقوص ذوالخویصره در برابر پیامبر گستاخی نمود، پیامبر گفت: «إن له أصحابا، يحقر أحدكم صلاته مع صلاتهم، وصيامه مع صيامهم، يمرقون من الدين كمرق السهم من الرمية». <sup>۲</sup> یعنی: «او دارای پیروانی است اگر فردی از شما نماز خواندن خود را با نماز خواندن آنها و روزه گرفتن خود را با روزه گرفتن آنها مقایسه نماید، نماز و روزه خود را ناچیز خواهد یافت. آنها از دین چنان بیرون می‌شوند تو گویی تیر از شکار می‌گذرد». در حدیثی که مسلم روایت نموده است می‌خوانیم که پیامبر ظهور آنها را پیشبینی نموده و گفته بود که این گروه قرآن می‌خوانند ولی قرآن از گلوگاه شان پائین نمی‌رود، به این مفهوم که قرآن روح و مغز و شعور شان را سیراب نکرده و ایشان با پیام آن بیگانه خواهند ماند. بخاری در تاریخ کبیر خویش از انس روایت می‌نماید که خوارج هنگام تلاوت قرآن به خود می‌لرزیدند. می‌گویند که عبدالرحمن بن ملجم قاتل علی «رض» هم از قاریان معروف قرآن کریم به شمار می‌رفت و بنا به روایت ابن جوزی در تلبیس ابلیس او حتی در لحظات قصاص قرآن می‌خواند.

جندب ازدی اوضاع لشکر خوارج را این طور تصویر می‌نماید: زمانی که ما همراه با علی بن ابیطالب به اردوگاه خوارج رسیدیم دیدیم که صدای قرآن خوانی آنها چون آواز زنبور عسل از هر سو بلند است و کلاه‌های «برنس» که نشانه زاهدان آن زمان بود، به سر دارند. عبدالله

۱- ابن ابی شیبیه، عبدالله بن محمد بن ابراهیم، المصنف لابن ابی شیبیه. تحقیق أسامة ابن ابراهیم بن محمد. القاهرة، الفاروق الحديثة للطباعة والنشر، الطبعة الأولى، ۲۰۰۸. جلد ۱۳، کتاب الجمال، صفحه ۴۵۳.

۲- صحیح البخاری، کتاب الأدب، باب ما جاء فی قول الرجل ویلک. صفحه ۳۸، جزء ۸، مجلد-۴. صحیح مسلم بشرح النووي، کتاب الزکاة. صفحه ۱۲۹-۱۳۵.



بن وهب راسبی که نخستین امیرالمؤمنین آنها بود به نام «ذو الثفتات» شهرت داشت که در اثر سجده بر خاک دستانش چون زانوی شتران سیاه شده و پینه برداشته بود. علامه شهرستان پادادوکس (تقوی و تبهکاری) خوارج را در یک جمله خلاصه ساخته است که می گوید: خوارج گروهی اند که زهد و عبادت را بااندیشه و اعتقادی پلید در آمیخته اند.

اگر دیروز افرادی زیر نام «قاریان» آمدند تا پرچم اسلام را بر پیشانی کوبیده و دعوی تقوی نموده، هم خون خود و هم خون هزاران یار پیامبر و داماد او و خلیفه چهارم مسلمانان را بریزند، امروز کرکتر هایی مشابه ولی تحت عنوان «طالبان» پرچم اسلام افراشته و در سایه آن کسانی را ترور می نمایند که خود روزگاری پرچم جهاد را در کشور بر افراشتند. طالبان هم به سان خوارج انسانها و همکیشان خود شان را مطابق با آداب و احکام قربانی، ذبح شرعی می نمایند.

---

۱- ثفته پینه زانوی شتر و یا آنچه را گویند که بر زمین رسد از تن شتر وقت نشستن، چون زانو و سینه و دست.



---

## نتیجه

---

شبهاتهای طالبان با خوارج قرون اولیه اسلامی بیشتر از آن است که از آن در بالا یاد نمودیم. یکی از شبهاتهای این دو گروه فضای نابسامانی بوده که در آن نطفه بندی شده‌اند؛ طوری که هم خوارج و هم طالبان محصول بحران و زاده جنگهای داخلی دولت اسلامی بوده‌اند. در حالت بروز جنگهای داخلی وظیفه مسلمانها است تا در حل بحران بکوشند نه آنکه بر جناحهای درگیر بیفزایند. قرآن کریم در آیه نهم سوره حجرات می‌فرماید: «هر گاه دو گروه از مؤمنان با هم به نزاع و جنگ پردازند در میان آنها صلح برقرار سازید و اگر یکی از آنها بر دیگری تجاوز کند با طایفه ظالم پیکار کنید تا به فرمان خدا بازگردد، هر گاه بازگشت (و زمینه صلح فراهم شد) در میان آن دو گروه بر طبق عدالت صلح برقرار سازید، و عدالت پیشه کنید که خداوند عدالت پیشه

گان را دوست دارد.»<sup>۱</sup> سخن جالب اینکه سوره حجرات همانطوری که مفسران می‌نویسند<sup>۲</sup> در باره هیئت قبیله تمیم که نزد حضرت پیامبر به مدینه آمده بودند نازل گردیده است، قبیله ای که در حوادث بعدی ستون فقرات جنبش خوارج را تشکیل دادند. اگر خوارج نخستین به جای تطبیق این آیه و مصالحه میان حضرت علی و معاویه، بروی آتش آن جنگ خونین هیزم افزوده، جبهه سومی را گشودند و مصیبت دیگری آفریدند، طالبان نیز در جنگهای داخلی افغانستان از همان شروع کار شان، هیچ قدمی در جهت مصالحه بر نداشته و هیچ علاقه ای به صلح نشان نداده‌اند. هم خوارج و هم طالبان در حالی که مولود فتنه و محصول جنگ داخلی بوده‌اند نه تنها نقشی در صلح نه داشته‌اند که خود عنصر اصلی و کانون گرم فتنه بوده‌اند.

شاید خواننده‌ای با خود بگوید که طالبان عبادات شان چون نماز و روزه و حج را بر مبنای فقه حنفی انجام می‌دهند و در این زمینه حتی جزئیات فقه حنفی را تطبیق می‌نمایند. در پاسخ به این اعتراض باید گفت که ما دو نوع مذهب داریم؛ یکی در عرصه فقه و دیگری در میدان عقاید که آن را «فقه اکبر» خوانند. این درست است که طالبان احکام ذبح گوسفند و شتر و گاو قربانی را از فقه حنفی می‌گیرند ولی آنها در زمینه احکام ذبح انسان به خوارج نزدیکتراند. طالبان در زمینه احکام و مناسک حج، حنفی‌اند و در عرصه اداره و حکومتداری حجاج بن یوسف ثقفی. برهنگی سر را علامه تکبر می‌دانند و بریدن سرها را

۱- آیت نهم سوره حجرات: وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتُلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا فَإِن بَغْت إِخْدَاهُمَا عَلَى الْآخِرَى فِقَاتِلُوا الَّتِي تَبَغَى حَتَّى تَبْغَى إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِن فَاءَتْ فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسَطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ.

۲- احمد مصطفی المرعفی و دیگران در تفسیر خویش از قتاده نقل می‌نمایند که آیات نخست این سوره در باره هیئت هفتاد نفری قبیله تمیم که به هدف مفاخره و مشاعره با پیغمبر اسلام به مدینه آمده بودند نازل شده است.

نشانه تواضع و بندگی. در پوشاندن سر از فقه حنفی پیروی می نمایند<sup>۱</sup> و در بریدن آن از شریعت خوارج نهروانی. امروز یگانه گروهی که از خوارج در دنیا مانده است، اباضی‌های سلطنت عمان می باشند. اگر طالبان و اباضیه عمان را با خوارج نخستین مقایسه نمائیم خواهیم دید که طالبان افغانی بیشتر از اباضیه عمانی به خوارج نزدیکتراند. تکفیر مرتکبان گناهان کبیره اصل دیگر اعتقادات خوارج بود. طالبان افغانستان گرچه ادبیات روشنی در این زمینه ندارند ولی آنها در اواخر دهه نود میلادی دشمنان شان را کفار<sup>۲</sup> خطاب نموده و ساحه زیر کنترل مخالفان شان را دار الاسلام نه بلکه دارالحرب می نامیدند. اگر شریعت اسلامی قطع نمودن درختان و پر کردن چاه‌های آب و آزار دادن زنان و کودکان را در جنگ با کفار جایز نمی‌داند، طالبان در جنگ شان با مخالفان مسلمان شان تمامی این قوانین را زیر پا گذاشتند. لویج جنگی طالبان نشان می‌دهد که نحوه تعامل آن گروه با دشمنان افغانی شان سخت تر از برخورد شان با مخالفان غربی شان می‌باشد، امری که هیچ تفسیری شرعی برای آن نمی‌توان یافت.

در پهلوی شباهتهایی که از آن یاد نمودیم، جنبش طالبان دو عنصر دیگر بر اصول فعالیت سیاسی خوارج افزوده‌اند که یکی انتحار و خود کشی است و دیگری معامله با استخبارات منطقه و جهان.<sup>۳</sup> عملیات

۱- در شرح نور الايضاح آمده است: نماز خواندن یا سر برهنه کراهیت دارد، به استثنای سر برهنگی از روی تواضع و تضرع. مرقای الفلاح شرح نور الايضاح. حسن بن عمار الشرنبلالی الحنفی. مصر. المكتبة العصرية. الطبعة الأولى. ۲۰۰۵. صفحه-۱۳۱.

۲ در آن شب و روزی که خطوط جنگ میان طالبان و جبهه احمد شاه مسعود گرم بود، طالبان اعضای آن جبهه را « کفار شمال » می نامیدند.

۳- در نشریه انگلیسی زبان فرانتریز پست که در پاکستان چاپ می شود آمده است: نصیرالله بابر وزیر داخله اسبق پاکستان هنگامی که از پروژه تأسیس طالبان پرسیده شد، گفت: سازمان سیا خود تروریزم را وارد این منطقه نمود و اکنون برای فرار از مسئولیت اشک تمساح می ریزد.

انتحاری که از سوغاتهای جنگهای جاپانی‌ها و امریکاییها و طرفهای درگیر در جنگ دوم جهانی و سایر جنگها می‌باشد با عقیده، فقه و اخلاق اسلامی بیگانه بوده و تاریخ و فرهنگ ما آن را به رسمیت نمی‌شناسد. یگانه دلیلی که مفتیان نظریه خودکشی و تیوری پردازان پروژه‌های ویرانی و مرگ به آن استناد می‌جویند حکایت براء بن مالک در جنگ یمامه و معرکه حدیقه است که براء تقاضا نموده بود تا او را از بالای دیواری به داخل باغی که طرفداران مسیلمه در آن سنگر گرفته بودند بیفکنند. در اینجا ناگفته نباید گذاشت که سرگذشت براء بن مالک رابطه‌ای به عملیات انتحاری ندارد چونکه او در آن جنگ شهید نشد بلکه شش سال بعد در جنگ شهر بندری شوشتر ایران به شهادت رسید.<sup>۱</sup>

شاید خواننده‌ای با خود بگوید که طالبان چیزی جز محصول استخبارات نظامی پاکستان نیستند و مقایسه آنان با خوارج در حقیقت بها دادن به آنان و توهین به خوارج است. در پاسخ باید گفت که استخبارات نظامی پاکستان و یا هر استخبارات دیگری یک پهلوی تراژی‌دی خونین کشور ما است، اما سخن دقیق اینست که طالبان محصول شرایطی شبیه به شرایط ظهور خوارج بوده‌اند که در حالت فعلی کشور ما عنصر استخبارات نیز بر آن افزوده شده است. در کنار درک از پشتیبانی یک و یا چند جناح استخباراتی از یک گروه نباید عوامل ایدئولوژیک و اعتقادی ذیدخل در مسایل را فراموش نمود. آنکه خودش را در کنار جاده و یا در میان نمازگذاران انفجار می‌دهد، آیا خواننده گرامی تصور می‌نماید که این کار را بخاطری انجام داده که

۱- امام شمس‌الدین الذهبی، سیر اعلام النبلاء، مؤسسة الرسالة، چاپ یازدهم، لبنان، بیروت، ۱۹۹۶، جلد-۱، صفحه ۱۹۸

گروهی استخباراتی برایش فرمان داده است. آنکه خون دانشمندان بیگناه دین را در اثر کینه‌های سیاسی می‌ریزد و خود را هم می‌کشد آیا فکر می‌نماید که کارش انگیزه ایدیولوژیک نداشته است؟! من فکر نمی‌کنم شما اختیار تان.

سوال دیگری که جواب می‌طلبد اینست که چرا طالبان در حالی که ایمان همه را زیر سوال می‌برند و شخصیت‌های کشور ما را ترور می‌نمایند ولی روابط بسیار نیکویی با محافل سیاسی و استخباراتی پاکستان دارند، در حالی که مهره‌های آن محافل را نمی‌توان از نظر دینی و اخلاقی با شخصیت‌هایی که توسط طالبان ترور شده‌اند مقایسه نمود. پاسخ این سوال را تاریخ در اختیار ما می‌گذارد، به این مفهوم که خوارج در مسیر تاریخ شان با آنکه خود را مسلمانانی دو آتشه معرفی می‌نمودند ولی بسیار واقع می‌شد که عقده، کینه و انتقام بر مبادی دینی شان چربی می‌نمود. مؤرخان می‌گویند که در جنگ‌هایی که میان زنبیل شاه و عرب‌های مسلمان صدر اسلام واقع شد، فردی از خوارج سیستان به نام عبید بن سبع بن اُبی سبع در دربار زنبیل می‌زیست و او را در جهت کوبیدن لشکر مسلمانان مشوره می‌داد.<sup>۱</sup> از سوی دیگر خوارج با آنکه دشمنان سرسخت دولت اموی بودند ولی آنها بخاطر دشمنی با عباسی‌های بغداد با دولت اموی اندلس روابط بسیار خوبی داشتند تا حدی که عبدالرحمن فرزند معاویه فرزند هشام فرزند عبدالملک اموی مدتی در شهر «تاهرت» الجزایر امروزی در سایه دولت خوارج زندگی می‌نمود<sup>۲</sup> و این روابط چنان مستحکم بود که عبدالوهاب بن عبدالرحمن بن رستم پادشاه آن دولت خوارج سه فرزند خویش را به عنوان نمایندگان رسمی

۱- ادموند کلیفورد باسورث، تاریخ سیستان، ترجمه حسن انوشه، چاپخانه سپهر، ۱۳۷۰، تهران، ص- ۱۲۵  
 ۲- عبد القادر بویایه، علاقة الرستمیین بالامارة الأمویة فی الأندلس، مجلة التراث العربی - مجلة فضلیة تصدر عن اتحاد الكتاب العرب-دمشق العددان ۹۹ و ۱۰۰ - السنة الخامسة والعشرون - تشرين الأول ۲۰۰۵ - رمضان

دولت خوارج به اندلس اموی فرستاده بود.<sup>۱</sup> جنبش خوارج اگر در شام و عراق و سیستان علیه اموی‌ها جنگیدند، همان خوارج در شمال آفریقا روابط بسیار گرمی با اموی‌های اندلس داشتند.

شاید خواننده دیگری بگوید که خوارج مربوط به دوره‌های صدر اسلام بوده‌اند، در پاسخ باید گفت که خارجی بودن يك مسئله تاریخی و مربوط به قرنهای اول، دوم و سوم هجری نه، بلکه پدیده‌ای است اعتقادی آکنده با تعصب و نا آگاهی و خشکی و خشونت که در تاریخ اسلام پیوسته تکرار می‌شود. در حدیثی که امام احمد روایت نموده این پدیده بیشتر از بیست مرتبه در تاریخ مسلمانان ظهور خواهد نمود.<sup>۲</sup>

اگر کسی پرسد که چه آینده‌ای را برای جنبش طالبان می‌توان تصور نمود، پاسخ آن را در سرگذشت خوارج پیشین می‌توان جستجو نمود. خوارج با آنکه نیروی نظامی هراس‌انگیزی به حساب آمده و برای مدتی طولانی استقرار جوامع اسلامی را تهدید نموده، از سیستان تا اندلس جولان داشته‌اند ولی امت اسلامی پیوسته خود را با این مذهب بیگانه احساس نموده است. آنها در اثر اتکا به زور، عدم انعطاف، اعتقادی مبالغه‌آمیز و افراطی به اصل امر به معروف و نهی از منکر، قبیله‌گرایی و علاقه جنون‌آمیز به خون و خشونت نتوانستند ریشه در تاریخ و جغرافیای اسلام دوانند. از سوی دیگر، هشدارهای مکرر و شدید پیامبر اسلام که در احادیث مستند و صحیح شیعیه و سنت در باره خوارج آمده مشروعت دینی این گروه را پیوسته زیر سوال برده است. این یورش چنان سنگین و سهمگین بوده که در حدیثی خوارج

۱ - الخوارج فی الأندلس: محمد مکی - مجلة الأبحاث المغربية الأندلسية - العدد الأول - تطوان - ۱۹۵۶ - ص

۱۷۲

۲ - ابن کثیر، اسماعیل. تفسیر القرآن الکریم. جزء-۳، صفحه ۳۹۶. بیروت: دارالجهیل، بدون تاریخ.



«سگان جهنم» خوانده شده‌اند.<sup>۱</sup>

خوارج هم در گذشته و هم امروز حرکتی ارتجاعی است که هیچ نقشی در تمدن اسلامی نداشته است. تمدنهای هرات، بلخ، غزنه، بست، استانبول، بخارا، دهلی، بغداد، دمشق، اندلس، قاهره و قیروان چیزی را به نام خوارج نمی‌شناسند. دایره‌های معارفهای حقوقی، عقیدتی، فقهی، لغوی و هنری مسلمانان هم با این گروه آشنا نیست. هر جایی که ساختارهای اجتماعی عقبمانده و منحط تا هنوز باقی مانده خوارج معاصر نیز بقای خود را در گرو همان ساختارها و سنتها می‌بینند. جوامع شمال وزیرستان و صحراهای الجزایر و موریتانیا و بیابانهای ین و صومال و مالی لانه دلخواه خوارج معاصر به حساب می‌آیند.

همانطوری که امروز اسم طالبان به گروه‌های مختلف و متفاوتی از وزیرستان گرفته تا خیبر و بلوچستان و ارزگان و کنر و پکتیا و میرامشاه اطلاق گردیده، برخی را طالبان پاکستانی نامند، گروهی را طالبان هندی، دسته‌ای را طالبان امریکایی، جمعی را طالبان انگلیسی و فرقه‌ای را طالبان ایرانی؛ به همین شکل خوارج پیشین هم به گروه‌های مختلفی تقسیم می‌شدند که می‌توان از ازارقه، نجدات، صفریه، عجارده، اباضیه، میمونیه، شیبانیه، حمزیه و امثال آن نام برد که هر شاخه پروژه خاص خودشان را داشتند.

هستند کسانی که انگیزه‌های سیاسی و فلسفه وجودی طالبان را با حضور نیروهای بیگانه در افغانستان پیوند می‌دهند، غافل از اینکه طالبان نه با آمدن نیروهای خارجی به وجود آمده‌اند و نه با رفتن آنها از میان خواهند رفت. کسانی که تسلسل حوادث یازده سال اخیر را

۱- مسند امام احمد بن حنبل ۲۵۳/۵. صحیح ابن ماجه. ابن الجوزی، تلبیس ابلیس، دار ابن خلدون، اسکندریه، مصر، صفحه ۹۲.

تعقیب نموده‌اند می‌دانند که طالبان خود علت اصلی سرازیر شدن این همه نیرو به افغانستان بوده‌اند. وجود نیروهای خارجی در افغانستان برای این گروه به مثابه آب حیات بوده که فعالیت نظامی شان را در نظر برخی مشروعت دینی بخشیده و بر عمر شان خواهد افزود. مخالفت با برنامه‌های منفعت طلبانه سیاستمداران فرصت طلب امریکا و انگلیس در منطقه و قربانی نمودن ملت‌های این حوزه قابل نکوهش است ولی این مخالفت با سیاست‌های مسلط غربی نباید ما را از يك پرتگاه به پرتگاه دیگری سوق دهد.

سخن اخیر اینکه فرجام پروژه‌های خون و خشونت و جنگ و ترور چیزی جز ناکامی نیست زیرا ما شاهد به قدرت رسیدن و ریشه گرفتن هیچ گروه تروریستی در جهان نبوده‌ایم. دسته‌های آدمکش در هر جای زمین که بوده‌اند و به هر مذهب و اندیشه‌ای که رابطه داشته‌اند نهایت شان از جنس اندیشه شان بوده است. قلعه المئوت خوارج افغانستان نیز چاره‌ای جز ویرانی ندارد، چه این ویرانی به دست هولاکوی امریکایی باشد، یا مسلمانان خود کشور و یا هم قوانین جامعه و سنت خدا در نظام آفرینش.

خوارج نوین به سان خوارج قدیم چاره‌ای جز نابودی ندارند زیرا آنها نابودی خود شان را در بطن ایدیولوژی شان می‌پرورند. تفکر خوارجی و طالبانی با فطرت سلیم انسان و بدیهیات دین در تعارض است زیرا این ایدیولوژی هر آنچه را که در این دنیا وجود دارد حرام می‌پندارد جز يك چیز و آن ریختن خون انسان و آن هم انسان مسلمان. خوارج جدید هم به سان خوارج قدیم خواهند رفت ولی تا زمانی که رخت بر بندند خدا می‌داند که چقدر خون دیگری بر روی این خاک مصیبت زده جاری خواهند نمود، که چنین مباد!

## منابع اصلى اين رساله

### منابع عربى

القرآن الكريم  
ابن ابى شبيب، عبدالله بن محمد بن ابراهيم، المصنف لابن أبى شبيب. تحقيق أسامة ابن ابراهيم بن محمد. القاهرة، الفاروق الحديثة للطباعة والنشر، الطبعة الأولى، ٢٠٠٨.  
ابن ابى يعقوب، احمد. تاريخ يعقوبى. هالند، ليدن. مطبعة بريل، ١٨٨٣ ميلادى  
ابن اثير، على بن محمد بن عبد الكريم بن عبد الواحد الشيبانى. الكامل فى التاريخ. لبنان، بيروت. دارالكتب العلمية، ١٩٨٧ م  
ابوالفرج عبدالرحمن بن الجوزى، محمد بن أبى بكر بن أيوب. تلييس ابليس. اسكندرية، مصر. دار ابن خلدون، بدون تاريخ  
ابن كثير، إسماعيل بن عمر. البداية والنهاية، تحقيق عبدالله بن محسن التركي. قاهره، مصر. هجر للطباعة والنشر و الاعلان، چاپ-١. ١٩٩٨  
ابن كثير، اسماعيل. تفسير القرآن الكريم. بيروت؛ دارالجيل، بدون تاريخ.  
الشرنبلالى، حسن بن عمار الحنفى. مراقى الفلاح شرح نور الايضاح. مصر. المكتبة العصرية. الطبعة الأولى، ٢٠٠٥.

- ابن هشام، عبد الملك. السيرة النبوية، تحقيق مصطفى السقا. مصر. مكتبة مصطفى البابي الحلبي، ١٩٥٥
- ابو زهره، محمد. تاريخ المذاهب الاسلامية. قاهره، مصر، دار الفكر العربي، بدون تاريخ الأشعري، أبو الحسن. مقالات الاسلاميين. تحقيق محمد محيي الدين عبدالحميد. بيروت، المكتبة العصرية، ١٩٩٠
- البخاري، محمد بن إسماعيل. صحيح البخاري. مركز خدمة السنة والسيرة النبوية بالمدينة المنورة. دار طوق النجاة، بيروت. ١٤٢٢ هجرى قمرى.
- البزدوى، علي بن محمد بن الحسين بن عبد الكريم. اصول الدين، تحقيق الدكتور هانس بيترلنس. القاهرة. المكتبة الازهرية للتراث، ٢٠٠٣
- البغدادى، عبدالقاهر. الفرق بين الفرق. تحقيق محمد محيي الدين عبدالحميد. المكتبة العصرية. بيروت، لبنان، ١٩٩٥
- بلاذرى، أحمد بن يحيى بن جابر بن داود. أنساب الأشراف. جزء سوم. بيروت، لبنان. دار الفكر، بدون تاريخ
- بويابة، عبدالقادر. «علاقة الرستميين بالامارة الأموية فى الأندلس» مجلة التراث العربى، دمشق، تشرين الأول، ٢٠٠٥
- الجابرى، محمد عابد. العقل السياسى العربى. بيروت، لبنان. مركز دراسات الوحدة العربية. چاپ اول، ١٩٩٠
- الذهبي، شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان. سير أعلام النبلاء. مؤسسة الرسالة. چاپ يازدهم. بيروت، ١٩٩٦
- شهرستاني، محمد بن عبدالكريم الملل والنحل. بيروت، لبنان، دارالكتب العلمية، ١٩٩٢
- طبرى، ابن جرير. تاريخ الرسل والملوك، تحقيق محمد أبو الفضل ابراهيم. مصر، قاهره، دارالمعارف، چاپ دوم
- الطحاوى، أبو جعفر الحنفى. متن العقيدة الطحاوية. بيروت، لبنان، دار ابن حزم، ١٩٩٥
- الظاهرى، ابن حزم. كتاب الفضل فى الملل والأهواء والنحل. مطبعة التمدن، ١٣٢١
- عباس، احسان. شعر خوارج. لبنان، بيروت. دارالتقافة، بدون تاريخ
- مجلة الداعى: نشره دارالعلوم ديوبند، هند، ابريل ٢٠٠٩
- مكى، محمد. مجلة الأبحاث المغربية الأندلسية: الخوارج فى الأندلس. العدد الأول، تطوان، المغرب، ١٩٥٦
- مؤلف مجهول. حدود العالم. مصر، القاهرة. الدار القاهرة للنشر، ١٩٩٩
- النووى، محيى الدين بن شرف. صحيح مسلم بشرح النووى. دمشق؛ دارالخير، ١٩٩٨م

## منابع فارسی

- انصاری، خواجه بشیر احمد. افغانستان در آتش نفت. کابل، افغانستان. بنگاه انتشارات میوند، چاپ چهارم، ۱۳۸۲
- بابایی، محمد رضا حاج. قوانین ملا عمر. تهران، ایران. نشر بنگاه امروز، ۱۳۸۱
- باسورت، ادموند کلیفورد. تاریخ سیستان، ترجمه حسن انوشه. تهران، ایران. چاپخانه سپهر، ۱۳۷۰
- حبیبی، عبدالحی. تاریخ افغانستان بعد از اسلام. ایران، تهران. انتشارات افسون، ۱۳۸۰ شمسی
- رسمی جریده. د افغانستان اسلامی امارت. کابل، افغانستان. شماره ۷۹۹. دوشنبه، ۱۵ جمادی الثانی، سال ۱۴۲۲ هجری قمری.
- رشید، احمد. طالبان، ترجمه عبدالودود ظفری. کالیفرنیا، امریکا، Folger Graphics، ۲۰۰۱
- زرین کوب، عبدالحسین. تاریخ مردم ایران. جلد دوم. تهران، ایران. مؤسسه انتشارات امیر کبیر، ۱۳۷۷
- مؤلف مجهول. تاریخ سیستان. تهران، ایران. کتابخانه زوار، بدون تاریخ

## منابع انگلیسی

- Alex Linschoten, Poetry of the Taliban, Hurst C & Co  
Publishers LTD, UK, -01May2012-
- Frontier Post, Peshawar, Pakistan, 5 May, 2000.
- Independent, Tuesday, UK, August 2012 ,28,
- Times of India. India, February 2008 ,25





## ON THE GENEALOGY OF TALIBANISM

By

**Bashir A. Ansari**

از بدو تأسیس طالبان تا امروز سخنان زیادی در رابطه به مذهب اعتقادی این گروه گفته شده، گاهی آنها به مذهب حنفی و زمانی به نهضت دیوبند نسبت داده شده‌اند. با آنکه گروهی از رهبران این حرکت در مدارس حنفی دیوبندی درس خوانده‌اند؛ ولی آیا مشرب سیاسی برخاسته از اعتقاد دینی گروه طالبان با اصول پایه‌های اعتقادی اهل سنت به صورت عموم، احناف به صورت خصوص، و موسسه دیوبند به صورت اخص همخوانی دارد؟ اگر همخوانی ندارد، پس این گروه را با کدام مکتب اعتقادی در تاریخ مسلمانان می‌توان مقایسه نمود؟ نگاشته حاضر پاسخ نیست به پرسشهای بالا و کاوشیست مختصر در زمینه ریشه‌یابی باورهای اعتقادی این حرکت نظامی - دینی.